

نگاهی به کارکردهای پیشوند "فرو" و "فرود"

در شاهنامه فردوسی

احمد رحیم‌خانی سامانی^۱

چکیده

یکی از انواع تک‌واژه‌های وابسته، پیشوند اشتقاقی "فرو" و "فرود" است که هم در ساخت افعال پیشوندی و هم در ساخت واژه‌هایی چون قید و صفت، کاربردهای بسیاری دارند. نگارنده در این مقاله، به بررسی کارکردهای معناشناسانه این دو پیشوند در شاهنامه و نقش آن‌ها در واژه‌سازی‌ها و واژه‌گزینی‌های فردوسی می‌پردازد. نتایج حاصل از این پژوهش، نشان می‌دهد که فردوسی، ضمن بهره‌گیری از این پیشوند مطابق آنچه می‌توان آن را سبک دوره‌ای نامید، کوشیده‌است تا علاوه بر نهایت بهره‌گیری از این امکان زبانی، معانی گوناگون حاصل از توان معناسازی این پیشوندها را نیز، مد نظر داشته‌باشد، به گونه‌ای که از مجموع تعداد واژه‌های ساخته‌شده با این پیشوندها که در فرهنگ‌های لغت ضبط شده، تقریباً نزدیک به نیمی از آن‌ها در شاهنامه فردوسی نیز به کار رفته‌است. از دیگر نتایج قابل توجه این مقاله، مقایسه ابیات مربوط به سخن دقیقی در بخش پادشاهی گشتاسپ و شاهنامه فردوسی در به کارگیری این دو پیشوند با یک‌دیگر است، به این ترتیب که در مقام مقایسه، فردوسی بیش از دوبرابر دقیقی از پیشوند "فرو" بهره برده‌است، در حالی که دقیقی در کاربرد پیشوند "فرود" حدود چهار و نیم برابر فردوسی از این پیشوند، استفاده کرده‌است.

کلیدواژه‌ها: پیشوند، پیشوندهای اشتقاقی، پیشوند "فرو"، پیشوند "فرود"، واژه‌سازی، واژه‌گزینی، شاهنامه فردوسی.

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد شهرکرد، دانشگاه آزاد اسلامی، شهرکرد، ایران.

الف) مقدمه

"واژه‌سازی"^۱ یکی از مهم‌ترین مباحث حوزه "واژه‌شناسی"^۲ است که به بررسی کم و کیف "ساخت واژگان"^۳ در یک زبان می‌پردازد. بشر با ساخت واژگان جدید و افزودن آن‌ها به گنجینه واژه‌های خویش، می‌کوشد تا هم‌گام با گسترش دانش و فناوری، زمینه‌های پویایی و روزآمدی زبان را نیز فراهم آورد. پژوهش‌های زبان‌شناسی نشان می‌دهد که بی‌شک یکی از اعجاب‌انگیزترین و گسترده‌ترین امکانات واژه‌سازی در زبان فارسی، سهولت ترکیب تک‌واژه‌ها و کثرت انواع آن است^۴ که از دیرباز بسیاری از شاعران و نویسندگان با بهره‌گیری از این توان، هم به تعالی و غنای اثر خود یاری رسانده‌اند و هم در گسترش گنجینه واژگان زبان فارسی مددکار آن بوده‌اند.

نگارنده در این مقاله می‌کوشد ضمن بررسی مختصر لغوی، معنایی، تاریخی و دستوری دو پیشوند "فرو" و "فرود" در زبان فارسی و کاربردهای آن‌ها در واژه‌سازی، تمام واژگانی را که در شاهنامه‌ی فردوسی و ابیات مربوط به گشتاسب‌نامه‌ی دقیقی طوسی در شاهنامه، با این دو پیشوند ساخته شده‌اند، با استقرای تام و در نظرگرفتن تقریباً تمام شواهد، بررسی و از نظر ساخت، نوع و معنی، بررسی و طبقه‌بندی نماید.

اگرچه بحث اصلی این مقاله واژه‌شناسی و مقولات تخصصی واژه‌سازی نیست، با این حال چون مبنای کار از یک سو بر ساختمان و ساخت واژه در زبان فارسی است، به‌ناچار برای آشنایی و تذکار، اشارتی گذرا به پاره‌ای از مهم‌ترین مباحث این مقوله خواهیم داشت.^۵

ب) واژه‌سازی

بررسی ساختمان واژه‌ها در زبان فارسی نشان می‌دهد که واژه از نظر ساختار و سازه، منقسم بر دو نوع کلی "ساده" و "غیر ساده" است.

ب.۱) ساخت واژه ساده

"واژه ساده"^۶ آن است که تنها از یک "تک‌واژه"^۷ آزاد^۸ ساخته شده‌باشد. مانند "قلم"، "کیف"، "دیوار"، "ریز"، "به"، "از"، "ای" و... .

استفاده از واژگان ساده یا بسیط در هر دوره زمانی خاصی، در عین تعدد و غنای گنجینه‌های واژگانی هر زبان، محدود است و شاعران و نویسندگان تنها هنری که در

استفاده از این واژگان می‌توانند به خرج دهند، گزینش مناسب و به‌جا از واژه‌های بسیط زبان فارسی است، چرا که ساخت این نوع از واژگان با توجه به قواعد و ساختارهای حاکم بر ساخت واژه در زبان فارسی، امروزه تقریباً غیرممکن است و آنچه از این مقوله در زبان پدید می‌آید، محصول وام‌گیری از گویش‌ها، لهجه‌ها و زبان‌های دیگر خواهد بود.

ب. ۲) ساخت واژه غیر ساده

واژه غیرساده آن است که در ساختار آن، از یک تک‌واژ آزاد و حداقل یک "تک‌واژ وابسته"^۹ یا دست کم از دو تک‌واژ آزاد و یا ترکیبی از این دو استفاده شده باشد. با این توضیح، واژگان غیرساده خود به سه گروه: "مشتق"، "مرکب" و "مشتق-مرکب" (مرکب-مشتق) تقسیم می‌شوند.

ب. ۲. ۱) ساخت واژه مشتق

"واژه مشتق"^{۱۰} واژه‌ای است که در ساختمان آن، یک تک‌واژ آزاد و حداقل یک تک‌واژ وابسته وجود داشته باشد. مانند "دانش"، "کارگر"، "دانشمند" و ...

ب. ۲. ۲) ساخت واژه مرکب

"واژه مرکب"^{۱۱} واژه‌ای است که در ساختمان آن، حداقل از دو تک‌واژ آزاد استفاده شده باشد، مانند "دیوبند" و "دست‌بوس".

ب. ۲. ۳) ساخت واژه مرکب - مشتق (مشتق - مرکب)

واژه مشتق - مرکب (مرکب - مشتق)^{۱۲} واژه‌ای است که افزون بر داشتن حداقل دو تک‌واژ آزاد، دست کم یک تک‌واژ وابسته، در ساختمان آن به کار رفته باشد، مانند "گوش‌به‌زنگ"، "اسم‌نویسی"، "پادرهوا" و ...

پ) انواع "وند" در زبان فارسی

یکی از مهم‌ترین انواع تک‌واژ در زبان فارسی، "وند" است. وندها «واژک‌هایی هستند که به ترتیب در اول یا وسط یا آخر تک‌واژه‌ها یا واژه‌ها می‌آیند و مفهوم جدیدی به آنها می‌بخشند و در برخی موارد، طبقه دستوری آنها را نیز عوض می‌کنند، یعنی از طبقه‌ای به

طبقه دیگر می‌برند، (انوری-گیوی، ۱۳۶۷: ۲۷۹). این تک‌واژه‌های وابسته، از جنبه‌های مختلف، به انواع گوناگونی تقسیم می‌شوند. وندها را از نظر کاربرد، محل قرار گرفتن و تأثیری که از خود بر جای می‌گذارند، به انواع مختلفی تقسیم می‌نمایند.

پ.۱) وندهای اشتقاقی، وندهای تصریفی

وندها از این نظر به دو گروه اشتقاقی و تصریفی تقسیم می‌شوند. وندهای اشتقاقی، وندهایی هستند که در کار ساخت واژه کاربرد دارند. وندهای "در، ن و گر" به ترتیب در واژه‌های "درونش، خدانشناس و افسونگر" اشتقاقی به حساب می‌آیند. وندهای تصریفی به وندهایی گفته می‌شود که نقشی در ساخت واژه‌های جدید ندارند، بلکه کاربرد آنها، آماده کردن واژه برای صرف شدن یا به کار رفتن در جمله است. وندهای "تر، می و ان" به ترتیب در واژه‌های "بزرگ‌تر، می‌روم و گرداند" از این جمله هستند.

پ.۲) وندهای زنده [فَعَال] و وندهای مرده [غیر فَعَال]

وندهای فَعَال یا زنده، وندهایی هستند که در دوره یا دوره‌های به‌خصوصی از یک زبان، در کار واژه‌سازی یا آماده‌کردن واژه‌ها برای تصریف یا کاربرد در جمله، مورد استفاده اهل زبان قرار می‌گیرند. وندهای "ش و مند" در واژه‌های "دانش و هوشمند" از این دسته هستند. در مقابل این وندها، وندهایی هم هستند که در دوره‌های به‌خصوصی از یک زبان، یا از گردونه واژه‌سازی خارج می‌شوند و یا به صورت عناصر غیر فَعَال، فقط حضور بصری دارند، ولی برای واژه‌سازی مورد استفاده قرار نمی‌گیرند. وندهای "لاخ، آ و الف" در واژه‌های "سنگلاخ، آرام و انوشه" از این جمله هستند.

پ.۳) پیشوندها، میانوندها و پسوندها

وندها را بسته به محل قرار گرفتن به سه نوع "پیشوند"، "میانوند" و "پسوند" تقسیم می‌نمایند. "پیشوندها"^{۱۶} قبل از تک‌واژه‌ها یا واژه‌ها، "میانوندها" در میان تک‌واژه‌ها و "پسوندها" بعد از تک‌واژه‌ها یا واژه‌ها قرار می‌گیرند. وندهای "بی، الف و ه" در واژه‌های "بی‌قرار، رنگارنگ و پخته" به ترتیب، پیشوند، میانوند و پسوند هستند.

ت) پیشوند در زبان فارسی

پیشوندها یا "جزء‌های پیوندی"^{۱۷} به عنوان یکی از عناصر مهم واژه‌سازی در زبان فارسی، سابقه‌ای بسیار طولانی دارند. زبان‌شناسان تاریخی، در بررسی پیشوندهای فارسی، آن‌ها را در سه دورهٔ زبانی "ایرانی باستان، ایرانی میانه و ایرانی نو" مورد مطالعه قرار می‌دهند.

ت. ۱) پیشوند در زبان‌های ایرانی باستان

پیشوندها تا آن‌جا که اسناد و مدارک وجود دارد، در زبان‌های مادی، سکایی، اوستایی و فارسی باستان که عمدتاً از زبان "ایرانی باستان" یا "ایرانی کهن" منشعب شده‌بودند، به شکل گسترده‌ای کاربرد داشته‌است. «در پارسی باستان، پیشوندهای متعدّد نام و فعل وجود داشته که بعضی از آن‌ها یکسره متروک و فراموش شده‌است و آن‌ها را پیشوند مرده می‌خوانند. بعضی دیگر هنوز کم و بیش معنی نخستین خود را نگه‌داشته‌اند و از روی قیاس می‌توان به مفهوم اصلی آن‌ها پی برد، اما امروز دیگر برای ساختن کلمات تازه به کار نمی‌رود [...]». دستهٔ دیگر، پیشوندهای زنده و جاری هستند که هنوز از طرف فارسی‌زبانان برای ساختن مشتقات تازه ممکن است به کار بیایند". (ناتل خانلری، ۱۳۶۶، ج ۳: ۳۸).

با گذشت زمان و کاربرد کمتر این پیشوندها از سوی اهل زبان، بسیاری از پیشوندهای باستانی متروک گردید. برخی از این پیشوندها مانند "a, an, a", hu, duš, du, pati, ni و upa" در انتقال از فارسی باستان به فارسی میانه، برخی متروک شدند و برخی با فرایندهای واجی تغییر کردند.^{۱۸}

ت. ۲) پیشوند در زبان‌های ایرانی میانه

این پیشوندها به تناسب، در گروه‌های مختلف زبان‌های شرقی و غربی ایرانی میانه، نظیر بلخی، سکایی، خوارزمی، فارسی میانه، پهلوی و ... مورد استفاده قرار می‌گرفته‌اند. وندهای: "pêš & frōd, hu, dūž" از جملهٔ این پیشوندها هستند که در ساختارهای فعلی و غیر فعلی مورد استفاده قرار می‌گرفتند. (برای اطلاع بیشتر، رک: ابوالقاسمی، ۱۳۸۹: صص ۱۸۲ و ۳۱۶؛ برونر، ۱۳۷۶: ۲۶۷).

ت. ۳) پیشوند در زبان‌های ایرانی نو

این زبان‌ها که به "فارسی نو" یا "فارسی دری" نیز معروف هستند، به زبان‌هایی اطلاق می‌شوند که از دوره اسلامی به این سو، در سرزمین پهناور ایران گسترش داشته‌اند. فارسی دری، پشتو، کردی، آسی و بلوچی جزئی از زبان‌های ایرانی نو هستند. پیشوندهایی نظیر: "ابا، با، ابر، بر، ابی، بی، اندر، در، پا، پاد، دژ، دُش، فرو، فرود و ..." نمونه‌هایی از این پیشوندها در ایرانی نو هستند.^{۱۹}

ث) پیشوند "فرو" در زبان فارسی

پیشوند "فرو: foru" ظاهراً صورت تخفیف‌یافته و تازه‌تری از پیشوند "فرود: forud" است، (خانلری، دستور تاریخی زبان فارسی، ۱۳۷۳: ۱۵۵). پیشوند "فرو" در ایرانی باستانی "fravata" و در سانسکریت "pravátā" بوده‌است، (برهان، ۱۳۷۶. ج ۳: حاشیه ۱۴۷۳). وند "فرود" در فارسی میانه به صورت "frōd" (ابوالقاسمی، ۱۳۸۹: ۱۸۳) و در پهلوی به صورت "frōt" (معین، ۱۳۷۱. ج ۲: ۲۵۳۱؛ برهان، ۱۳۷۶. ج ۳: حاشیه ۱۴۷۴)، تلفظ می‌شده است. ریشه "فرود" در سنسکریت، "اده: Adhah" به معنای "پایین" بوده‌است، (هاجری، ۱۳۷۷: ۱۸۰). در زبان فارسی نو و دری، هر دو پیشوند، کارکرد خود را حفظ کرده‌اند، ولی پیشوند "فرود" در فارسی نو، عمدتاً کارکردهای غیر فعلی خود را از دست می‌دهد و به عنوان پیشوند فعلی، در افعال پیشوندی و در موارد بسیار اندکی، به تنهایی به عنوان قید مورد استفاده قرار می‌گیرد.^{۲۰} این پیشوند به شکل‌های "firōd"، "firō" نیز تلفظ می‌شده‌است، (برهان، ۱۳۷۶. ج ۳: حاشیه ۱۴۷۳).

ث. ۱) کاربردها و کارکردهای پیشوند "فرو" و "فرود"

در زبان فارسی و خصوصاً پس از اسلام، پیشوند "فرو" و "فرود" دارای کاربردهای گوناگونی هستند که برخی از آن‌ها عبارتند از:

"فرو" برای تأکید فعل آورده می‌شود، مانند: باران فراایستاد، (بهار، ۱۳۶۹. ج ۱: ۳۴۰)؛
"فرو" گاهی مانند "فرا" جهت فعل را مشخص می‌نماید، مانند: برگ فروریخت،
(همان. ج ۱: ۳۴۰)؛

"فرو" گاهی با برخی افعال ترکیب می‌شود و فعل مرکب می‌سازد، مانند: «فروشُد به ماهی و برشد به ماه»، (همان. ج ۱: ۳۴۰)؛

"فرو" عمدتاً در معنای "نشیب"، "پایین"، "فرود" و "پست" است، مانند: فروچکیدن و فرورفتن؛

"فرو" گاهی معنای تو، داخل و اندرون می‌دهد، مانند: فروبردن، فرودادن و فروکردن (هاجرى، ۱۳۷۷: ۱۷۹)؛

"فرو" گاهی معنای "در"، "بر" و "به" می‌دهد، مانند: فروبستن، فروخواندن، فروماندن، فرونشاندن (همان: ۱۷۹)؛

"فرو" با اسم ترکیب می‌شود و صفت می‌سازد، مانند: فرومایه، فروتن (هاجرى، ۱۳۷۷: ۱۷۸) و فرودست؛

"فرو" به عنوان یک واژه و نه یک وند، حکم قید را دارد، مانند: "به فرو رفت" و "فرومایه‌وار"؛^{۲۱}

"فرو" در ترکیب با تک‌واژه‌های دیگر، اسم می‌سازد، مانند: فروتنی، فرومایگی و فرودستی؛

"فرو" در ترکیب با تک‌واژه‌های "تر" و "ترین"، صفت برتر و برترین می‌سازد، مانند: "فروتر" و "فروترین"؛

"فرو" در زبان گفتار، می‌تواند پس از فعل هم بیاید، مانند: "رفت فرو"، (لازار، ۱۳۸۹: ۳۲۴)؛

"فرو" به افعال می‌پیوندد و فعل پیشوندی می‌سازد، (انوری-گیوی، ۱۳۶۷: ۲۸۲)؛
"فرو" در ابتدای بن مضارع قرار می‌گیرد و به عنوان اسم، به کار می‌رود، مانند:
"فروکش" و "فروگذار". (همان: ۱۳۶۷: ۲۸۲)؛

"فرو" از پیشوندهایی است که گاهی برای تأکید فعل آورده می‌شود، مانند: فروایستاد، فروخشکید، (هاجرى، ۱۳۷۷: ۱۷۹)؛

"فرو" گاهی اوقات به نظر می‌رسد که معنای آغاز عمل فعل را می‌رساند، مانند: فروپاشیدن [آغاز از هم گسستگی]، فرورفتن [آغاز به تو رفتن]، فروباریدن [شروع به باریدن]؛

"فرو" گاهی اوقات معنای جدیدی به فعل نمی‌افزاید، مانند: "فروغلتید"، "فرو بارید" و "فروبلعید"، (انوری، ۱۳۸۱: ج ۶: ۵۳۲۸)؛

"فرو" یکی از پرکاربردترین پیشوندهای زبان فارسی در دوره‌های مختلف است. «سامد کاربرد این پیشوند از فراز، فرا و فرود بیش‌تر است و تقریباً در تمامی متون فارسی به کار رفته‌است. این صورت از نظر تاریخی جدیدتر از "فرود" است»، (طاهری: sheshmesokhan.blogfa.com: تاریخ مراجعه: ۱۳۹۳/۷/۱۰)؛

وند "فرود"، به عنوان ریشه اصلی "فرو"، «مفهوم حرکت از بالا به پایین را در بر دارد و در پهلوی و فارسی دری، هم به صورت حرف اضافه و قید و هم مانند پیشوند فعل به کار می‌رود و در دوره اول فارسی دری، مورد استعمال بسیار دارد»، (خانلری، دستور تاریخی زبان فارسی، ۱۳۷۳: ۱۵۴)؛

"فرود" مانند پیشوندهای "پس" و "پیش"، ظاهراً همیشه معنای اصلی خود را در فعل پیشوندی زبان فارسی دری حفظ می‌کند، (ابوالقاسمی، ۱۳۸۹: ۲۵۴)؛

"فرود"، بر خلاف "فرو" تنوع کاربردی زیادی ندارد و عمدتاً اگر حکم پیشوند فعل را داشته‌باشد، با چند مصدر محدود نظیر "آمدن" و "آوردن" همراه خواهد بود؛ "فرود" همراه کلمه "از"، به عنوان قید استثنا، معنای "به‌جز" می‌دهد، مانند این مورد که در "کشف‌الأسرار" آمده‌است: «الله می‌گوید: فرود از شرک، گناه آن کس آمرزیم که خود خواهیم»، (معین، ۱۳۷۱، ج ۲: ۲۵۳۱)؛

برخی دستورنویسان معتقدند که "فرو" و "فرود" اگر افعال را مقید سازند، قیدند، نه پیشوند و آن‌ها را در چنین مواردی با اصطلاح "شبه قید" می‌نامند، (فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۴۱۵)؛^{۲۳}

"فرو" مانند بسیاری از پیشوندهای فعلی، یک عنصر غیر فعلی است و یک "طبقه دستوری بسته" را تشکیل می‌دهند، (باطنی، ۱۳۸۶: ۱۲۶)؛

پیشوندهای "فرو" و "فرود" در یک جمع‌بندی از فرهنگ‌های لغت و برخی متون کهن، در بر دارنده معانی زیر است: پایین، زیر، تحت، شیب، نشیب، پست، اندرون، تو، داخل، پست شدن، همراه بودن کاری با پائین نشستن، به استثنای [همراه با حرف اضافه "از"] مانند: "فرود از" و ...

ث. ۲) تک‌واژ "فرو" در واژه‌سازی

تک‌واژ "فرو" به عنوان یک تک‌واژ آزاد یا وابسته، نقش قابل توجهی در ساخت واژه در زبان فارسی دارد. در ادامه فهرستی شامل بیش از یک‌صد و شصت واژه را که با این تک‌واژ ساخته شده و در برخی پژوهش‌ها و فرهنگ‌ها ضبط شده‌اند، ملاحظه می‌کنید: فرو [به عنوان یک قید و یا یک تک‌واژ آزاد قاموسی و واژه ساده]، فروآمیدن، فروآسودن، فروآمدن، فروآمدنگاه، فروآوردن، فروآویختن، فروآستاندن، فروافتادن، فروافتاده، فروافشاندن، فروافکندن، فروانداختن، فروایستادن، فروبارانیدن، فروباریدن، فروبرانیدن (فروبردن)، فروبردگی، فروبردن، فروبرده، فروبرنده، فروبریدن، فروبست، فروبستگی، فروبستن، فروبسته، فروبسته‌نظر، فروبند، فروبیختن، فروپریدن، فروپژمردن، فروپوشیدن،

فروتابیدن، فروتر، فروتراشیدن، فروتن، فروتانه، فروتنی، فروجستن، فروجهیدن، فروچکاندن، فروچکیدن، فروچیدن، فروخزیدن، فروخسبیدن، فروخفتن، فروخفته، فروخوابیدن، فروخوابیدن، فروخواندن، فروخوردن، فروخورده، فرودادن، فروداشت، فروداشت کردن، فروداشتن، فروداشته، فرودریدن، فرودست، فرودستی، فرودواندن، فرودوانیدن، فرودوختن، فرودوشیدن، فرودویدن، فرودیدن، فرورفتگی، فرورفتن، فرورفته، فرورونده، فرورویختن، فروریخته، فروریزیدن، فروزدن، فروزدودن، فروساختن، فروسپوختن، فروستردن، فروسرخ (مادون قرمز)، فروسوئین (پایینی)، فروشدن، فروشدنگاه، فروشستن، فروشسته، فروشکستن، فروغلتیدن، فروغلطاندن، فروغلتانیدن، فروفرستادن، فروفرستاده، فروفشاندن، فروفشردن، فروفکندن، فروکاستن، فروکالیدن (فرارکردن)، فروگاهی (کم‌کردن)، فروکردن، فروکرده، فروکش، فروکشتن، فروکش‌شدن، فروکش‌کردن، فروکش‌گشتن، فروکشنده، فروکشیدن، فروکلاندن (تکاندن)، فروکندن [کندن و ریختن]، فروکنده، فروکوبیدن، فروکوفتن، فروکوفته، فروگاشتن (به پایین بازگشتن)، فروگذار، فروگذاردن، فروگذارکردن، فروگذارنده، فروگذاری، فروگذاری‌کردن، فروگذاشت، فروگذاشتن، فروگذاشته، فروگرایستن (به پایین گرایش داشتن)، فروگراییدن (به پایین گرایش داشتن)، فروگرفتن، فروگسترده، فروگسستن، فروگسلانیدن، فروگسلیدن، فروگشادن، فروگشتن، فروگفتن، فروگیر، فروغزاندن، فروغزاییدن، فروغزاییدن، فرولنگیدن، فرومالیدن، فروماندگی، فروماندن، فرومانده، فرومایگی، فرومایه، فرومایه‌وار، فرومردن، فرومرده، فرومولیدن (فروخزیدن)، فرومیراندن، فرونشاندن، فرونشانیدن، فرونشستن، فرونشسته، فرونگر، فرونگرستن، فرونگریدن، فرونگریستن، فرونوردیدن، فرونوشتن، فرونهادن، فروواریدن (به دهان فروبردن)، فروهختن (فروکشیدن)، فروهشتن، فروهشتگی، فروهشته، فروهلید (به عنوان مصدر مرخم)، فروهلیدن، فروهختن، فروهیختن و ... (دهخدا، ۱۳۷۳. ج ۱۰: ۱۵۰۱۷ به بعد؛ معین، ۱۳۷۱. ج ۲: ۲۵۲۹ به بعد؛ انوری، ۱۳۸۱. ج ۶: ۵۳۲۸ به بعد؛ انوری، ۱۳۸۰. ج ۱: ۱۴۹ به بعد)؛

ج) واژه‌سازی‌ها و واژه‌گزینی‌های فردوسی با پیشوندهای "فرو" و "فرود"

شاهنامه فردوسی یکی از منابع مهم در فارسی دری کهن و از متونی است که برای بحث چگونگی انتقال و تغییرات زبانی از فارسی میانه به فارسی نو، منبع در خور توجهی است. نگارنده برای بررسی چگونگی استفاده از پیشوندهای "فرو" و "فرود" در شاهنامه فردوسی، تقریباً تمام واژه‌هایی را که با این دو پیشوند در شاهنامه به عنوان، فعل، قید یا

صفت وجود داشت، استخراج و سپس با توجه به کاربرد و تعداد هریک، آن‌ها را با عنایت به معنای دقیق خود، ذیل مدخل‌های مختلفی، به صورت الفبایی تنظیم کرد و برای بررسی این پیشوندها، شاهنامه مصحح مصطفی سیفی‌کار جیحونی (۱۳۷۹) اساس کار قرار گرفت.

نگارنده برای آسانی کار پژوهش‌گران، معانی گوناگون واژه‌ها را با توجه به ابیات شاهد، دسته‌بندی و بررسی نموده‌است. به عنوان مثال، هنگام برخورد با واژه "فروبرد" آن را در پنج کاربرد معنایی قرار داد. لازم به ذکر است که این فهرست، فقط به واژه‌های به کار رفته اختصاص دارد و در ذکر افعال، از ضبط آنان به شکل مصدر خودداری شده‌است.

ج. ۱) ساخت واژگان با پیشوند «فرو»^۱

فرو: پایین. (۲ مورد)

«فرو بود رستم، ببوسید تخت پسیچ گذر کرد و بر بست رخت»

(پادشاهی کی‌کاووس، جنگ مازندران: ۸۱۰/۲۸۴/۱)^۲

«فرو بود رستم، ببوسید تخت که ای نامور شاه پیروزبخت!»

(پادشاهی کی‌خسرو، داستان بیژن و منیژه: ۷۵۵/۷۵۳/۲)

فروآرمید: بازماند، ایستاد، دست نگه داشت، ساکت شد، آرام شد. (۲ مورد)

«به چنگ و به منقار چندی طپید چو تنگ اندر آمد، فروآرمید»

(پادشاهی گشتاسپ، هفت‌خان اسفندیار: ۲۶۲/۱۱۲۸/۳)

«برادر چو آواز خواهر شنید ز گفتار و پاسخ، فروآرمید»

(پادشاهی هرمزد: ۱۵۵۶/۱۹۵۹/۴)

فروافگند: پائین بکشد، به زیر بکشد. (یک مورد)

«پراگنده‌گردد ز هر سو سپاه فروافگند دشمن او را ز گاه»

(پادشاهی هرمزد: ۲۱۵/۱۹۰۵/۴)

فروباردی: می‌بارد، می‌ریزد، می‌چکاند. (یک مورد)

«همانا بدین سوک ما بر سپهر ز دیده فروباردی خون ز مهر»

(پادشاهی نوذر: ۴۶۸/۲۱۴/۱)

۱. فروبرد: بلعید، قورت داد، اوبارید. (چهار مورد)

۱. برای شواهد شعری، حد اکثر پنج بیت نمونه آورده‌شده، مابقی شواهد در زیر همان کاربرد، فقط به صورت نشانی بیت آمده‌اند.

۲. ترتیب شواهد شعری، از راست به چپ، به این قرار است: جلد / صفحه / بیت.

«فرو بُرد و کردش سر از تن جدا فگندش به سان یکی ازدها»

(پادشاهی کی خسرو، داستان دوازده رُخ: ۷۹۷/۸۰۹/۲)

«فرو بُرد اسپان و گردون به دم به صندوق درگشت جنگی دژم»

(پادشاهی گشتاسپ، هفت خان اسفندیار: ۱۵۶/۱۱۲۳/۳)

«فرو بُرد کشتی هم اندر شتاب هم آن کوه شد ناپدید اندر آب»

(پادشاهی اسکندر: ۱۱۴۱/۱۳۴۷/۳)

«فرو بُرد چون باد گاو ازدها چو آمد ز چنگ دلیران رها»

(پادشاهی اسکندر: ۱۲۰۶/۱۳۵۰/۳)

۲. فرو بُرد: پایین آورد، فرود آورد. (ده مورد)

«فرو بُرد سر پیش سیمرخ زود نیایش همی بافرین برفزود»

(پادشاهی منوچهر: ۱۵۰/۱۲۵/۱)

«چو بشنید رستم فرو بُرد سر به خدمت فرود آمد از تخت زر»

(پادشاهی زو طهماسب: ۲۱۷/۲۲۹/۱)

«چو خورشید تابان بر آورد پر سیه زاغ پر آن فرو بُرد سر»

(پادشاهی کی کاووس، داستان رستم و سهراب: ۷۹۸/۳۵۵/۱)

«به نزدیک تختش فرو بُرد سر جهان دیده پیران گرفتش به بر»

(پادشاهی کی خسرو، داستان دوازده رُخ: ۱۳۲۱/۹۲۹/۲)

«چو بشنید بیژن فرو بُرد سر زمین را ببوسید و آمد به در»

(پادشاهی کی خسرو، داستان دوازده رُخ: ۲۱۹۰/۸۶۴/۲)

نیز: پادشاهی فریدون: ۳۵۸/۸۵/۱؛ پادشاهی فریدون: ۶۸۷/۹۸/۱؛ پادشاهی منوچهر:

۷۹۲/۱۵۰/۱؛ پادشاهی منوچهر: ۸۲۹/۱۵۲/۱؛ پادشاهی منوچهر: ۹۷۴/۱۵۸/۱.

۳. فرو بُرد: فرو کرد، داخل کرد، قرار داد. (پنج مورد)

«فرو بُرد و بستش بدان کوه باز بدان تا بماند به سختی دراز»

(پادشاهی ضحاک تازی: ۴۹۷/۶۷/۱)

«به بند میان گُروی زره فرو بُرد چنگال و برزد گره»

(پادشاهی کی کاووس، داستان سیاوش: ۱۷۹۵/۴۳۸/۱)

«فرو بُرد خنجر دلش بردرید جگرش از تن تیره بیرون کشید»

(پادشاهی کی کاووس، جنگ مازندران: ۵۸۱/۲۷۲/۱)

«به پولاد خایسک آهنگران فرو بُرد مِسمارهای گران»

(پادشاهی کی خسرو، داستان بیژن و منیژه: ۴۰۷/۷۳۹/۲)

- «فروبرد چنگال و خون برگرفت بخورد و بیالود روی، ای شگفت!»
(پادشاهی کی خسرو، داستان دوازده رخ: ۲/۸۵۷/۲۰۰۴)
۴. فروبرد: مهارکرد، فروخورد. (یک مورد)
- «هر آن کس که او از گنه‌کار چشم بخوابید و آسان فروبرد خشم»
(پادشاهی اورمزد شاپور: ۳/۱۴۵۴/۷۲)
۵. فروبرد: نابودکرد، خراب کرد. (یک مورد)
- «فروبرد بنیاد ده شاه‌رَش همان شاه‌رَش پنج کرده برش»
(پادشاهی خسرو پرویز: ۴/۲۱۲۲/۳۷۱۹)
۱. فروبرده: به کاربرده، استفاده کرده، ساخته. (دو مورد)
- «فروبرده از شیز و صندل عمود یک اندر دگر بافته چوب عود»
(پادشاهی منوچهر: ۱/۱۲۴/۱۲۴)
- «فروبرده چوب ستاره به کند بزد بر سر شهریار بلند»
(پادشاهی شاپور پسر شاپور: ۳/۱۵۱۴/۲۹)
۲. فروبرده: پایین آورده، پایین کشیده. (سه مورد)
- «یکی بر خروشید کای بدنشان! فروبرده گردن ز گردن‌کشان!»
(پادشاهی کی خسرو، داستان دوازده رخ: ۲/۷۹۷/۴۵۹)
- «گرفتند ازان پس دوال کمر دو اسپ تگاور فروبرده سر»
(پادشاهی گشتاسپ، داستان رستم و اسفندیار: ۳/۱۱۹۷/۱۰۵۵)
- «به از بندگی توختن شست سال برآورده رنج و فروبرده یال»
(پادشاهی فرآیین: ۴/۲۱۷۵/۳)
- فروبرده بود: فروکرده بود، داخل کرده بود. (یک مورد)
- «یکی مرد بُرنا فروبرده بود به خون و به زهر اندر افسرده بود»
(پادشاهی بهرام گور: ۳/۱۶۰۵/۱۳۲۳)
۱. فروبست: بست، گیر داد، محکم کرد. (یک مورد)
- «بپیچید اولاد را بر درخت به خم کمندش فروبست سخت»
(پادشاهی کی کاووس، جنگ مازندران: ۱/۲۶۹/۵۰۶)
۲. فروبست: بسته شد، بند آمد. (یک مورد)
- «شنیدند گفتار مرد جوان فروبست فرتوت را زو زوان»
(پادشاهی نوشین روان: ۴/۱۷۶۰/۱۱۳۶)

۱. فروپژمُرد: بی فروغ شود، برگردد، بخوابد، تیره شود. (یک مورد)
«که آید که گیرد سر تخت تو چگونه فروپژمُرد بخت تو»
(پادشاهی ضحاک تازی: ۳۶۹/۶۲/۱)
۲. فروپژمُرد: خاموش شود. (یک مورد)
«چنان شمع رخشان فروپژمُرد به مردی کسی یک نفس نشمرد»
(پادشاهی نوشین روان: ۳۳۱۰/۱۸۴۶/۴)
۳. فروپژمُرد: افسرده گردد، غمگین شود. (دو مورد)
«مگر کاین بلاها ز من بگذرد که ترسم روانم فروپژمُرد»
(پادشاهی کی‌کاووس، داستان سیاوش: ۱/۷۶۹/۳۹۷)
- فروپژمُرد: افسرده گردید، غمگین شد. (یک مورد)
«یکی جز به نیکی جهان نسپرد همی از نژندی فروپژمُرد»
(پادشاهی کی‌کاووس، داستان سیاوش: ۱/۲۲۶۰/۴۵۷)
- «ز تشویر هرمز فروپژمُرد چو آن راست گفتار او را شنید»
(پادشاهی هرمزد: ۱۸۵/۱۹۰۴/۴)
۱. فروتر: داخل‌تر، واردتر، دقیق‌تر. (یک مورد)
«به آموختن گر فروتر شوی سخن را ز داندگان بشنوی»
(پادشاهی نوشین روان: ۱۱۰۳/۱۷۵۹/۴)
۲. فروتر: پایین‌تر، پایین‌دست‌تر، بعدتر. (شش مورد)
«فروتر دگر دشت آموی و زم که تا شهر ختلان در آید به رم»
(پادشاهی کی‌خسرو، داستان دوازده رخ: ۲/۱۱۱۹/۸۲۲)
- «فروتر از او گیوه رزمزن به هر کار پیروز و لشکرشکن»
(پادشاهی کی‌خسرو، جنگ بزرگ کی‌خسرو با افراسیاب: ۲/۱۳۷/۸۸۴)
- «چو بر پای بودی سرانگشت اوی ز زانو فروتر بُدی مشیت اوی»
(پادشاهی گشتاسپ، داستان رستم و اسفندیار: ۳/۱۶۵۴/۱۲۲۱)
- «چو بشنید پاسخ فروتر نشست در او خیره شد مرد یزدان‌پرست»
(پادشاهی اسکندر: ۱۳۷۴/۱۳۵۶/۳)
- «فروتر بریده بسی دست و پای بسی کشته افکنده بر دَرسرای»
(پادشاهی خسرو پرویز: ۴/۳۷۷۵/۲۱۲۵)
- نیز: پادشاهی خسرو پرویز: ۴/۳۷۷۲/۲۱۲۴.

- فروتن: افتاده، متواضع. (دو مورد)
- «فروتن بوَد شه که دانا بود به دانش بزرگ و توانا بود»
(پادشاهی نوشین‌روان: ۱۱۱۳/۱۷۵۹/۴)
- «فروتن بود هرکه دارد خرد سپهرش همی در خرد پرورد»
(پادشاهی نوشین‌روان: ۱۲۴۷/۱۷۶۵/۴)
- فروتن‌تر: افتاده‌تر، متواضع‌تر. (یک مورد)
- «کسی کاو فروتن‌تر، او رادتر دل دوستانش بدو شادتر»
(پادشاهی نوشین‌روان: ۴۳۸۳/۱۸۸۸/۴)
- فروجست: پایین پرید، به زیر جست. (دو مورد)
- «فروهل فروجست و بُرید سَرش برون کرد خفتانِ رومی ز برش»
(پادشاهی کی‌خسرو، داستان دوازده رخ: ۱۸۵۷/۸۵۱/۲)
- «فروجست بیژن ز شیرنگ زود گرفتش به آغوش در تنگ زود»
(پادشاهی کی‌خسرو، داستان دوازده رخ: ۲۲۸۹/۸۶۸/۲)
- فروخفت: خوابید. (یک مورد)
- «فروخفت لَهاک و فرشیدورد به سر بر همی پاسبانیش کرد»
(پادشاهی کی‌خسرو، داستان دوازده رخ: ۲۲۳۳/۸۶۶/۲)
- فروخوابتی: چشم بپوشی، ندیده‌گیری، درگذری. (یک مورد)
- «گه آمد که کم‌تر کنی کین و خشم فروخوابتی از گذشته دو چشم»
(پادشاهی شاپور ذوالاکتاف: ۴۹۱/۱۴۹۹/۳)
- فروخوابنید: خواباند، قرارداد، بر هم گذاشت. (یک مورد)
- «سیه‌مژّه بر نرگسانِ دژم فروخوابنید و نژد هیچ دم»
(پادشاهی منوچهر: ۸۴۱/۱۵۲/۱)
- فروخواند: خواند، مطالعه کرد، سرتاپاخواند. (یک مورد)
- «چو نامه به نژد تهمتن رسید فروخواند و زو شادمانی گزید»
(پادشاهی منوچهر: ۱۷۳۱/۱۸۸/۱)
- فروخورد: خورد، بلعید، نوشید. (دو مورد)
- «چو اندر شکست آن شب تیره‌گون به دشت و بیابان فروخورد خون»
(پادشاهی گشتاسپ، سخن دقیقی: ۱۷۵/۱۰۱۲/۳)
- «فروخورد تریاک و نامد به کار ز هرمز به یزدان بنالید زار»
(پادشاهی هرمزد: ۱۲۹/۱۹۰۲/۴)

فرودوختند: دوختند، بخیه کردند، رفو نمودند. (یک مورد)

«همان دردگاهش فرودوختند به دارو همه درز بسپوختند»

(پادشاهی منوچهر: ۱۴۸۸/۱۷۸/۱)

۱. فروریخت: به بیرون جهید، پرتاب شد، به بیرون پرت شد. (دو مورد)

«دگر تیغ زد بر میان سرش فروریخت خوناب و زهر از برش»

(پادشاهی بهرام گور: ۱۳۲۱/۱۶۰۵/۳)

«گرفتند شمشیر هندی به چنگ فروریخت آتش ز پولاد و سنگ»

(پادشاهی کی‌خسرو، داستان کاموس کشانی: ۲۵۲/۶۰۹/۲)

۲. فروریخت: به زمین انداخت، به زمین افکند، جدا کرد. (دو مورد)

«سر از پای یک‌سر فروریختشان همه مغز با خون برآمیختشان»

(پادشاهی ضحاک تازی: ۴۰۷/۶۳/۱)

«سنان‌دار نیزه ز چنگ سوار فروریخت از هول آن کارزار»

(پادشاهی کی‌خسرو، داستان دوازده رخ: ۱۸۲۵/۸۴۹/۲)

۳. فروریخت: انداخته شد، پرت کرده شد، رها شد. (سه مورد)

«فروریخت از باره برگستوان وزین هست هرچند رانم زبان»

(پادشاهی منوچهر: ۱۰۳۲/۱۶۰/۱)

«ز اسبان فروریخت برگستوان زره پاره شد بر میان گوان»

(پادشاهی کی‌کاووس، داستان رستم و سهراب: ۱/۳۵۰/۶۷۹)

«به کردار آتش‌پرنده‌آوران فروریخت از دست‌گنده‌آوران»

(پادشاهی کی‌خسرو، داستان دوازده رخ: ۷۶۹/۸۰۸/۲)

۴. فروریخت: پرتاب کرد، انداخت. (یک مورد)

«چو ابر بهاران بغرید سخت فروریخت پیکان چو برگ درخت»

(پادشاهی کی‌خسرو، داستان بیژن و منیژه: ۱۲۰/۷۲۸/۲)

۵. فروریخت: تار کرد، پاشید. (یک مورد)

«چو دیدش فروریخت دینار و گفت که با شهریاران خرد باد جُفت!»

(پادشاهی گشتاسپ، هفت‌خان اسفندیار: ۳/۱۱۳۷/۴۹۰)

۶. فروریخت: جدا شد، گنده شد، ریخته شد. (دو مورد)

«بیفشارد چنگ کلاهور سخت فروریخت ناخن چو برگ درخت»

(پادشاهی کی‌کاووس، جنگ مازندران: ۱/۲۷۷/۷۰۰)

- «سران سواران چو برگ درخت فروریخت از باد و برگشت بخت»
(پادشاهی کی‌خسرو، داستان بیژن و منیژه: ۱۱۹۶/۷۷۰/۲)
۷. فروریخت: جاری کرد [شد]، روان ساخت [شد]. (سی و دو مورد)
- «ورا دید نوذر فروریخت آب ازان دیده سیر نادیده خواب»
(پادشاهی نوذر: ۲۰۶/۲۰۳/۱)
- «ز فرزند شد پهلوان پُر ز درد فروریخت از دیدگان آب زرد»
(پادشاهی کی‌خسرو، داستان کاموس کشانی: ۸۳۷/۶۳۲/۲)
- «به یزدان بنالید زافراسیاب به درد از دو دیده فروریخت آب»
(پادشاهی کی‌خسرو، داستان دوازده رخ: ۹۷۴/۸۱۶/۲)
- «چو بشنید بابک فروریخت آب ازان چشم روشن که او دید خواب»
(پادشاهی اشکانیان: ۱۲۹/۱۳۸۶/۳)
- «به گفتار دانا فروریخت آب نه نرم و نه از ریختن بر شتاب»
(پادشاهی نوشین‌روان: ۳۵۳۹/۱۸۵۵/۴)
- نیز: پادشاهی ضحاک تازی: ۲۵۶/۵۷/۱؛ پادشاهی منوچهر: ۷۵۱/۱۴۹/۱؛ پادشاهی منوچهر: ۲۵۶/۲۰۵/۱؛ پادشاهی منوچهر: ۱۰۲۵/۱۶۰/۱؛ پادشاهی منوچهر: ۱۴۸۲/۱۷۸/۱؛ پادشاهی نوذر: ۲۵۶/۲۰۵/۱؛ پادشاهی کی‌کاووس، جنگ مازندران: ۳۷۷/۲۶۴/۱؛ پادشاهی کی‌کاووس، داستان سیاوش: ۱۹۲۸/۴۴۴/۱؛ پادشاهی کی‌کاووس، داستان سیاوش: ۲۵۳۶/۴۶۹/۱؛ پادشاهی کی‌کاووس، داستان سیاوش: ۲۵۵۱/۴۶۹/۱؛ پادشاهی کی‌کاووس، داستان سیاوش: ۲۸۵۵/۴۸۱/۱؛ پادشاهی کی‌کاووس، داستان سیاوش: ۳۴۲۲/۵۰۵/۱؛ پادشاهی کی‌خسرو، کاموس کشانی: ۵۶۵/۶۲۱/۲؛ پادشاهی کی‌خسرو، داستان بیژن و منیژه: ۳۴۱/۷۳۷/۲؛ پادشاهی کی‌خسرو، داستان بیژن و منیژه: ۶۷۴/۷۵۰/۲؛ پادشاهی کی‌خسرو، داستان دوازده رخ: ۱۸۸۲/۸۵۲/۲؛ پادشاهی کی‌خسرو، داستان دوازده رخ: ۲۳۵۵/۸۷۱/۲؛ پادشاهی کی‌خسرو، جنگ بزرگ کی‌خسرو با افراسیاب: ۴۸۴/۸۹۸/۲؛ پادشاهی گشتاسپ، داستان رستم و اسفندیار: ۷۶۰/۱۱۸۵/۳؛ پادشاهی همای چهارآزاد: ۲۸۶/۱۲۶۵/۳؛ پادشاهی اشکانیان: ۲۶۳/۱۳۹۱/۳؛ پادشاهی اشکانیان: ۷۴۵/۱۴۱۱/۳؛ پادشاهی یزدگرد شاپور: ۶۷۵/۱۵۴۸/۳؛ پادشاهی بهرام گور: ۲۱۴۷/۱۶۳۸/۳؛ پادشاهی نوشین‌روان: ۱۶۴۷/۱۷۸۰/۴؛ پادشاهی نوشین‌روان: ۳۲۹۰/۱۸۴۵/۴؛ پادشاهی هرمزد: ۱۵۳۸/۱۹۵۸/۴؛ پادشاهی خسرو پرویز: ۲۳۸۱/۲۰۷۰/۴.

۱. فروریختند: بیرون جهاندند، به بیرون یرتاب کردند، پراندند. (سه مورد)

«به شمشیر هندی برآویختند همی ز آهن آتش فروریختند»
(پادشاهی کی‌کاووس، داستان رستم و سهراب: ۱/۳۵۰/۲۷۵)

«به تیغ و به نیزه برآویختند همی ز آهن آتش فروریختند»
(پادشاهی کی‌خسرو، داستان بهرام گودرز: ۲/۵۸۳/۳۹۷)

«به شمشیر هر دو برآویختند همی ز آهن آتش فروریختند»
(پادشاهی کی‌خسرو، داستان دوازده رخ: ۲/۸۵۲/۱۸۹۸)

۲. فروریختند: جاری کردند، روان کردند. (چهار مورد)

«بزرگان بدو اندرآویختند ز مژگان همی خون فروریختند»
(پادشاهی کی‌کاووس، داستان رستم و سهراب: ۱/۳۶۰/۸۲۰)

«ز دیده همی خون فروریختند به زاری خروشی برانگیختند»
(پادشاهی کی‌کاووس، داستان سیاوش: ۱/۳۹۲/۶۲۳)

«نخستین به نیزه برآویختند همی خون ز جوشن فروریختند»
(پادشاهی گشتاسپ، داستان رستم و اسفندیار: ۳/۱۱۹۶/۱۰۴۷)

«زنان از پشتون درآویختند همی خون ز مژگان فروریختند»
(پادشاهی گشتاسپ، داستان رستم و اسفندیار: ۳/۱۲۱۶/۱۵۴۰)

۳. فروریختند: به پایین پریدند، به پایین جستند. (یک مورد)

«ز اسپان جنگی فروریختند در آن جای تنگی برآویختند»
(پادشاهی ضحاک تازی: ۱/۶۴/۴۳۲)

۴. فروریختند: نثار کردند، پاشیدند. (شش مورد)

«همه زرّ و گوهر برآمیختند به تخت سپهد فروریختند»
(پادشاهی فریدون: ۱/۷۳/۵۵)

«به پیش سپهد فروریختند همه یک‌به‌دیگر برآمیختند»
(پادشاهی منوچهر: ۱/۱۶۳/۱۱۱۷)

«به زرین طبق‌ها فروریختند به سر مُشک و عنبر همی بیختند»
(پادشاهی کی‌کاووس، جنگ هاماوران: ۱/۲۹۵/۱۴۴)

«همه مُشک با گوهر آمیختند ز گنبد به سرها فروریختند»
(پادشاهی کی‌خسرو، جنگ بزرگ کی‌خسرو با افراسیاب: ۲/۹۶۴/۲۱۵۳)

«ز دینار گنجی فروریختند می و مُشک و گوهر برآمیختند»
(پادشاهی همای چهرآزاد: ۳/۱۲۶۴/۲۷۲)

نیز: پادشاهی شاپور ذوالاکتاف: ۳/۱۵۰/۵۱۱.

۵. فروریختند: به زمین انداختند، به زمین افکندند، از کف انداختند. (سه مورد)

«همه ترگ و جوشن فروریختند همه دیده با خون برآمیختند»

(پادشاهی گشتاسپ، هفت‌خان اسفندیار: ۷۳۴/۳۴۶۲۵)

«پیاده ز بهرام بگریختند کمان‌های چاچی فروریختند»

(پادشاهی خسرو پرویز: ۱۸۰۸/۲۰۴۸/۴)

«کسی را که بُد باره بگریختند دگر تیغ و جوشن فروریختند»

(پادشاهی گشتاسپ، سخن فردوسی: ۱۴۸۵/۱۱۱۱/۳)

فروریخته: جدا شده، به زمین افتاده، ریخته، دور ریخته. (دو مورد)

«چه کُشته، چه خسته، چه بگریخته ز تن ساز کینه فروریخته»

(پادشاهی منوچهر: ۱۷۱۵/۱۸۷/۱)

«کلاهور با دستِ آویخته پی و پوست و ناخن فروریخته»

(پادشاهی کی‌کاووس، جنگ مازندران: ۷۰۱/۲۷۷/۱)

۱. فروریختی و [همی] فروریختی: جاری می‌کرد، روان می‌کرد. (یک مورد)

«به هر سو که قارن شدی رزم‌خواه فروریختی خون ز گرد سیاه»

(پادشاهی نوزن: ۲۲۸/۲۰۴/۱)

۲. فروریختی: می‌انداخت، پرت می‌کرد، رها می‌کرد. (یک مورد)

«کجا گفت کز بنده بگریختی سلیح سواران فروریختی»

(پادشاهی خسرو پرویز: ۱۷۲۳/۲۰۴۴/۴)

فروساختند: برپا کردند، ساختند، آماده کردند، عَلم کردند. (یک مورد)

«یکی تنگ میدان فروساختند به کوتاه نیزه همی‌باختند»

(پادشاهی کی‌کاووس، داستان رستم و سهراب: ۱/ ۶۷۳/۳۵۰)

فروشُد: فرو رفت، داخل شد، داخل رفت. (دو مورد)

«همی بود تا گشت خورشید زرد فروشُد بدان چشمه لاژورد»

(پادشاهی اسکندر: ۱۳۴۱/۱۳۵۵/۳)

«دو پایش فروشُد به یک چاهسار بُد جای آویزش و کارزار»

(پادشاهی گشتاسپ، داستان رستم و شغاد: ۱۶۴/۱۲۳۲/۳)

فروکرد: داخل کرد، قرارداد، فرو بُرد. (یک مورد)

«چو تنگ اندر آورد با او زمین فروکرد گرز گران را به زین»

(پادشاهی کی‌قباد: ۳۹/۲۳۶/۱)

فروگاشتند: رها کردن، غلتاندن، به پایین غلتاندن، درگرداندن. (یک مورد)

«وُ زان کوه غلتان فروگاشتند مر آن خفته را کشته پنداشتند»
(پادشاهی ضحاک تازی: ۲۹۷/۵۹/۱)

۱. فروماند: تعجب کرد، مبهوت شد. (نوزده مورد)

«فروماند سیندخت ازان گفت و گوی پسند آمدش زال را جُفتِ اوی»
(پادشاهی منوچهر: ۷۶۳/۱۴۹/۱)

«فروماند رستم چو زان گونه دید ز راه شگفتی لب اندر گزید»
(پادشاهی منوچهر: ۱۷۰۶/۱۸۷/۱)

«سپهدار ترکان دو دیده پرآب شگفتی فروماند زافراسیاب»
(پادشاهی کی قباد: ۱۰۳/۲۳۹/۱)

«چو هومان ورا دید با یال و کِفت فروماند هومان ازو در شگفت»
(پادشاهی کی کاووس، داستان رستم و سهراب: ۳۹۳/۲۶۵/۱)

«گهی تیغ زد، گاه گرز گران چنین تا فروماند دستِ سران»
(پادشاهی کی کاووس: داستان رستم و هفت گردان: ۱۴۴/۳۱۷/۱)

نیز: پادشاهی کی کاووس، داستان رستم و سهراب: ۳۵۶/۳۳۸/۱؛ پادشاهی کی کاووس، داستان سیاوش: ۳۶۱۷/۵۱۲/۱؛ پادشاهی کی خسرو، داستان کاموس کشانی: ۱۰۴۲/۹۲۰/۲؛ پادشاهی کی خسرو، جنگ بزرگ کی خسرو با افراسیاب: ۱۰۴۲/۹۲۰/۲؛ پادشاهی گشتاسپ، هفت خان اسفندیار: ۳۹۵/۱۱۳۳/۳؛ پادشاهی گشتاسپ، هفت خان اسفندیار: ۴۰۵/۱۱۳۳/۳؛ پادشاهی اسکندر: ۸۲۲/۱۳۳۴/۳؛ پادشاهی اردشیر بابکان: ۲۶۹/۱۴۲۶/۳؛ پادشاهی یزدگرد شاپور: ۲۴۰/۱۵۳۱/۳؛ پادشاهی یزدگرد شاپور: ۴۵۹/۱۵۴۰/۳؛ پادشاهی بهرام گور: ۴۹۴/۱۵۷۳/۳؛ پادشاهی بهرام گور: ۱۲۷۸/۱۶۰۴/۳؛ پادشاهی بهرام گور: ۲۴۳۵/۱۶۴۹/۳؛ پادشاهی نوشین روان: ۳۱۱۲/۱۸۵۴/۴

۲. فروماند: ناتوان شد، عاجز گردید، از کار افتاد، ایستاد، ساکن شد، دست کشید. (سی

مورد)

«زمین دید رودابه و پشتِ پای فروماند از شرم مادر به جای»
(پادشاهی منوچهر: ۷۵۰/۱۴۹/۱)

«همی بر سر و چشم او داد بوس فروماند بر جای پیلان و کوس»
(پادشاهی منوچهر: ۱۵۵۴/۱۸۱/۱)

«فروماند کاووس و تشویر خُورد ازان نامداران روز نبرد»

(پادشاهی کی‌کاووس: جنگ هاماوران: ۶۱/۳۰/۴۲۸)

«فروماند اسپ و دلاور سوار یکی را بُد چنگ و بازو به کار»

(پادشاهی کی‌کاووس، داستان رستم و سهراب: ۱/۳۵۰/۶۱۰)

«سیاوش فروماند و پاسخ نداد چنین آمدش بر دل پاک یاد»

(پادشاهی کی‌کاووس: داستان سیاوش: ۱/۳۷۷/۲۶۴)

نیز: آغاز پادشاهی کی‌خسرو: ۱۳۶/۵۴۸/۲؛ پادشاهی کی‌خسرو، داستان بهرام گودرز:

۱۷۶/۵۷۴/۲؛ پادشاهی کی‌خسرو، داستان بهرام گودرز: ۶۰۹/۵۹۱/۲؛ پادشاهی کی

خسرو، داستان کاموس کُشانی: ۳۴۶/۶۱۲/۲؛ پادشاهی کی‌خسرو، داستان کاموس کُشانی:

۲۳۹۷/۶۹۳/۲؛ پادشاهی کی‌خسرو، داستان بیژن و منیژه: ۱۰/۷۲۳/۲؛ پادشاهی کی

خسرو، داستان بیژن و منیژه: ۵۳۴/۷۴۴/۲؛ پادشاهی کی‌خسرو، داستان دوازده رخ:

۴۵۹/۷۹۵/۲؛ پادشاهی کی‌خسرو، داستان دوازده رخ: ۱۵۲/۸۳۷/۲؛ پادشاهی کی‌خسرو:

داستان دوازده رخ: ۱۵۷۴/۸۴۰/۲؛ پادشاهی کی‌خسرو، داستان دوازده رخ:

۱۸۰۷/۸۴۸/۲؛ پادشاهی کی‌خسرو، داستان دوازده رخ: ۱۹۱۱/۸۵۳/۲؛ پادشاهی کی

خسرو، داستان دوازده رخ: ۶۴۷/۸۰۳/۲؛ پادشاهی گشتاسپ، رستم و اسفندیار:

۱۹۷/۱۱۶۳/۳؛ پادشاهی گشتاسپ، داستان رستم و اسفندیار: ۱۰۵۴/۱۱۹۷/۳؛ پادشاهی

اسکندر: ۱۶۷۸/۱۳۶۹/۳؛ پادشاهی شاپورد و الاکتاف: ۵۷۱/۱۵۰۲/۳؛ پادشاهی شاپور

و الاکتاف: ۵۸۶/۱۵۰۳/۳؛ پادشاهی یزدگرد شاپور: ۳۵۲/۱۵۳۵/۳؛ پادشاهی بهرام گور:

۲۶۴/۱۵۶۴/۳؛ پادشاهی بهرام گور: ۱۶۱۲/۱۶۱۷/۳؛ پادشاهی بهرام گور:

۲۱۷۷/۱۶۳۹/۳؛ پادشاهی نوشین‌روان: ۴۱۶۷/۱۸۷۹/۴. پادشاهی خسرو پرویز:

۱۰۳۳/۲۰۱۷/۴.

فروماند: باز ماند، پایان یابد، تمام شود. (یک مورد)

«بدان تا تو گستاخ باشی بدوی فروماند اندر جهان گفت و گوی»

(پادشاهی کی‌کاووس، داستان سیاوش: ۱/۴۴۵/۱۹۷۵)

۱. فروماندند: تعجب کردند، مبهوت شدند، شگفت‌زده شدند. (ده مورد)

«ز فر سیاوش فروماندند به دادار بر آفرین خواندند»

(پادشاهی کی‌کاووس، داستان سیاوش: ۱/۳۷۲/۱۱۸)

«چو نامه به گودرز برخواندند همه نامداران فروماندند»

(پادشاهی کی‌خسرو، داستان دوازده رخ: ۲/۸۲۴/۱۱۸۱)

- «سپه در شگفتی فروماندند بران نامدار آفرین خواندند»
(پادشاهی گشتاسپ، داستان رستم و اسفندیار: ۱۰۲۱/۱۱۹۵/۳)
- «همه نامداران فروماندند بر او بر نهان آفرین خواندند»
(پادشاهی دارای داراب: ۸۰/۱۲۸۲/۳)
- «همه نامداران فروماندند به بهرام بر آفرین خواندند»
(پادشاهی یزدگرد شاپور: ۲۲۵/۱۵۳۰/۳)
- «بر او مهتران آفرین خواندند ز دانایی او فروماندند»
(پادشاهی بلاش پیروز: ۲۰/۱۶۸۴/۴)
- نیز: پادشاهی قباد: ۲۶۷/۱۷۰۶/۴؛ پادشاهی نوشین‌روان: ۱۲۳۱/۱۷۶۴/۴؛ پادشاهی نوشین‌روان: ۱۸۸۴/۱۷۹۰/۴؛ پادشاهی هرمزد: ۳۰۰/۱۹۰۹/۴؛ پادشاهی شیرویه: ۵۴۹/۲۱۶۲/۴

۲. فروماندند: درمانده شدند، عاجز شدند. (سه مورد)

- «دلیران و گردان مازندران به خیره فروماندند اندران»
(پادشاهی کی‌کاووس، جنگ مازندران: ۱۷۷۵/۲۸۰/۱)
- «فروماندند اندرو خیره‌خیر ز دیدار او سُست شد پای پیر»
(پادشاهی اسکندر: ۳۰۸/۱۳۱۳/۳)
- فروماندند اندران موبدان بزرگان و بی‌داردل بخردان»
(پادشاهی نوشین‌روان: ۲۹۶۵/۱۸۳۲/۴)
۱. فرومانده: شگفت‌زده شده، تعجب کرده، مبهوت شده. (چهار مورد)
- «جهان انجمن شد بر آن تخت او شگفتی فرومانده از بخت او»
(پادشاهی جمشید: ۵۱/۳۷/۱)
- «خروشان از آن درد بازآمدند شگفتی فرومانده از کار زند»
(پادشاهی کی‌کاووس، داستان رستم و سهراب: ۴۷۷/۳۴۲/۱)
- «همه پهلوانان ایران‌سپاه شگفتی فرومانده از کار شاه»
(پادشاهی کی‌خسرو، جنگ بزرگ کی‌خسرو با افراسیاب: ۲۴۷۰/۹۷۷/۲)
- «فرومانده از دانش او شگفت ز گفتارش اندازه‌ها برگرفت»
(پادشاهی نوشین‌روان: ۱۰۵۸/۱۷۵۷/۴)
۲. فرومانده: ایستاده، از کار افتاده، عاجز شده، ناتوان شده. (شش مورد)
- «برفتند و بر خاک دادند بوس فرومانده بر جای پیلان کوس»
(پادشاهی فریدون: ۲۷۰/۸۲/۱)

«برهنه سرش نیزه بشکسته خوار فرومانده بی‌چاره در کارزار»

(پادشاهی کی‌کاووس: داستان رستم و هفت‌گردان: ۱۳۵/۳۱۶/۱)

«فرومانده اسپان و مردانِ جنگ یکی را بُد هوش و توش و نه هنگ»

(پادشاهی کی‌خسرو، داستان بهرام گودرز: ۲/۵۷۵/۲۱۰)

«گسسته لگام و نگون کرده زین فرومانده بر جای اندوهگین»

(پادشاهی کی‌خسرو، داستان بیژن و منیژه: ۲/۴۲۶/۷۴۰)

«همانا ندیدی تو درویش‌مرد ز پیری فرومانده از کارکرد؟»

(پادشاهی بهرام گور: ۳/۱۵۹۳/۱۰۰۰)

نیز: پادشاهی کی‌خسرو، داستان دوازده رخ: ۲/۸۴۸/۱۸۰۹.

فرومانده‌گشتی: عاجز شده‌بود. ناتوان شده‌بود. (یک مورد)

«ولیکن چو اکنون به بی‌چارگی فرومانده‌گشتی به یکبارگی»

(پادشاهی کی‌خسرو، داستان بیژن و منیژه: ۲/۱۱۹/۷۵۵)

فرومایگی: پستی، حقارت. (یک مورد)

«که نشنید کاسکندر بدیشان چه کرد از فرومایگی در جهان؟»

(پادشاهی اشکانیان: ۳/۳۵۱/۱۳۹۵)

۱. فرومایه: آدم پست و دون، انسان بی‌اصل، حقیر و بی‌هنر. (ده مورد)

«تهمتن مران رخش را تیز کرد ز خون فرومایه پرهیز کرد»

(پادشاهی کی‌کاووس: جنگ هاماوران: ۱/۳۰۰/۲۷۱)

«تو گفتی که لختی فرومایه‌اند ز گردن‌کشان کم‌ترین پایه‌اند»

(پادشاهی کی‌خسرو، داستان کاموس کشانی: ۲/۱۲۹۴/۶۵۰)

«به ایران چو آمد به نزد زَرَسپ فرومایه‌یی دیدمش با یک اسپ»

(پادشاهی کی‌خسرو، جنگ بزرگ کی‌خسرو با افراسیاب: ۲/۲۹۹۴/۲۹۱۲)

«چو پوزش کنی چند و نپذیردت همی از فرومایگان گیردت»

(پادشاهی گشتاسپ، داستان رستم و اسفندیار: ۳/۶۳/۱۲۰۲/۱۳۰)

«که ناکشته‌باشد به گرد جهان زمین فرومایگان و مهان»

(پادشاهی بهرام گور: ۳/۱۶۵۳/۲۵۴۴)

نیز: پادشاهی نوشین‌روان: ۴/۱۸۴۴/۳۲۶۸؛ پادشاهی نوشین‌روان: ۴/۱۸۹۱/۴۴۵۳؛

پادشاهی شیرویه: ۴/۲۱۵۸/۴۵۳؛ پادشاهی یزدگرد: ۴/۲۲۰۹/۳۷۲؛ پادشاهی یزدگرد:

۴/۲۲۱۴/۴۹۳.

۲. فرومایه: خام‌نام، فرودست، گم‌نام، بی‌نشان. (یک مورد)

«ندانست کس نام او در جهان فرومایه بُد در میان مهان»
(پادشاهی خسرو پرویز: ۳۶۱/۱۹۹۱/۴)

۳. فرومایه: پایین، فرود، زیر. (ده مورد)

«بفرمود تا برگشادند راه اگر چه فرومایه بُد جایگاه»
(پادشاهی شاپور ذوالاکتاف: ۲۵۷/۱۴۸۹/۳)

۴. فرومایه: [صفت]؛ پست، دون، بی‌هنر، حقیر. (دو مورد)

دریغ آن چنان گردِ خسرو نژاد که طوس فرومایه دادش به باد

(پادشاهی کی‌خسرو، داستان بهرام گودرز: ۳۰۴/۵۷۹/۲)

«نه در سَرش مغز و نه در تنش رگ چه طوس فرومایه پیشم، چه سگ!»
(پادشاهی کی‌خسرو: داستان کاموس کشانی: ۴۰/۶۰۱/۲)

فرومایه‌تر: پایین‌تر، فرودتر، زیردست‌تر، پست‌تر. (دو مورد)

«فرومایه‌تر جای درویش بود کجا خوردش از کوشش خویش بود»
(پادشاهی خسرو پرویز: ۳۷۷۴/۲۱۲۵/۴)

«توان گر کجا سخت باشد به چیز فرومایه‌تر شد ز درویش‌نیز»
(پادشاهی قباد: ۱۴/۱۶۹۵/۴)

فرومایه‌جُفت: [واژه حاصل از ترکیب مقلوب]: آن که با آدم پست و دون، هم‌نشین است. (یک مورد)

«برِ سنگل آمد به آواز گفت که ای بد نژاد فرومایه‌جُفت»
(پادشاهی کی‌خسرو، داستان کاموس کشانی: ۱۹۶۶/۶۷۶/۲)

فرومایه‌خاک: [واژه حاصل از ترکیب مقلوب]: زمین پست، سرزمین دنی، دنیای پست.
(یک مورد)

«چو من بگذرم زین فرومایه‌خاک شما را بخواهم ز یزدان پاک»
(پادشاهی کی‌خسرو، جنگ بزرگ کی‌خسرو با افراسیاب: ۲۹۳۸/۹۹۵/۲)

فرومایه‌شوی: [واژه حاصل از ترکیب مقلوب]: شوهر پست، شوهر دنی. (یک مورد)

«چنین گفت با زن فرومایه‌شوی که چندین چرا بایدت گفت و گوی؟»
(پادشاهی بهرام گور: ۱۳۴۴/۱۶۰۶/۳)

فرومایه‌وار: [قید] به شکلی بی‌ارزش، به طریقی بی‌شان، بی‌منزلت‌گونه. (یک مورد)

«رسید آن نوشته فرومایه‌وار که بنوشته بودی سوی شهریار»
(پادشاهی گشتاسپ، سخن دقیقی: ۲۴۴/۱۰۶۲/۳)

۱. فروهشت: آویزان کرد، آویخت، آویزان شد، آویخته‌شد. (نه مورد)

- «فروهشت ازو سرخ و زرد و بنفش همی خواندش کاویانی‌درفش»
(پادشاهی ضحاک تازی: ۲۴۶/۵۷/۱)
- «فُرد از درِ دژ فروهشت بند نگه کرد لشکر ز کوه بلند»
(پادشاهی کی‌خسرو، داستان فرود: ۶۲/۵۴۶/۲)
- «فروهشت رستم به زندان کمند برآوردش از چاه با پای‌بند»
(پادشاهی کی‌خسرو، داستان بیژن و منیژه: ۱۰۷۷/۷۶۵/۲)
- «فروهشت و بنشست گریان به در به نومیدی شاه پیروزگر»
(پادشاهی کی‌خسرو، جنگ بزرگ کی‌خسرو با افراسیاب: ۲۵۶۶/۹۸۰/۲)
- «بیفگند یاره، فروهشت موی سوی روشن دادگر کرد روی»
(پادشاهی گشتاسپ: سخن دقیقی ۲۰/۱۰۵۲/۳)
- نیز: پادشاهی گشتاسپ، هفت‌خان اسفندیار: ۷۳۴/۱۱۴۷/۳؛ پادشاهی همای چهارآزاد: ۲۷۸/۱۲۶۴/۳؛ پادشاهی قباد: ۳۴۶/۱۷۰۹/۴؛ پادشاهی هرمزد: ۱۸۵۹/۱۹۷۱/۴.
۲. فروهشت: برپا کرد، علم کرد، ساخت. (سه مورد)
- «چو نوذر فروهشت پی در حصار بر او بسته شد راه جنگ استوار»
(پادشاهی نوذر: ۲۸۸/۲۰۶/۱)
- نفرمود تا کوس با کره‌نای زند و فروهشت پرده‌سرای»
(پادشاهی کی‌کاووس، داستان سیاوش: ۱۷۷/۴۰۲/۱)
- «هم آن‌گه فروهشت پرده‌سرای سپهد به اسپ اندرآورد پای»
(پادشاهی بلاش پیروز: ۱۶۳/۱۶۱۹/۴)
۳. فروهشت: کوبید، زد. (یک مورد)
- «عمودی فروهشت بر گُسته‌م که تا بگسلاند میانش ز تن»
(پادشاهی کی‌خسرو، داستان دوازده‌رُخ: ۱۷۷۴/۸۳۹/۲)
۴. فروهشت: پائین انداخت. (یک مورد)
- «یکی سنگ از آن کوه خارا بکند فروهشت ازان کوهسار بلند»
(پادشاهی گشتاسپ، داستان رستم و اسفندیار: ۳۳۱/۱۱۶۸/۳)
- فروهشتن: پائین انداختن، پرت کردن. (یک مورد)
- «هم آن‌جا به دونیم باید زدن فروهشتن از کوه و باز آمدن»
(پادشاهی کی‌خسرو، داستان فرود: ۱۴۴/۵۴۹/۲)
۱. فروهشته: آویزان کرده، آویخته، آویزان شده، آویخته‌شده. (بیست و سه مورد)

- «فروهشته از مشک تا پای موی به کردار حور بهشتی ش روی»
(پادشاهی ضحاک تازی: ۲۸۳/۵۹/۱)
- «ازان گنبد سیم‌سر بر زمین فروهشته بر گل کمند از کمین»
(پادشاهی منوچهر: ۴۶۲/۱۳۷/۱)
- «خروشان ز کابل همی رفت زال فروهشته لفج و برآورده یال»
(پادشاهی منوچهر: ۹۳۰/۱۵۶/۱)
- «به پیش اندرون سام گیهان‌گشای فروهشته از تاج فر همای»
(پادشاهی منوچهر: ۱۵۶۰/۱۸۱/۱)
- «به رخساره برکرده از گل نگار فروهشته از غالیه گوشوار»
(پادشاهی کی‌کاووس، جنگ هاماوران: ۱۲۰/۲۹۴/۱)
- نیز: پادشاهی کی‌کاووس، داستان رستم و سهراب: ۵۳۷/۳۴۵/۱؛ پادشاهی کی‌کاووس، داستان رستم و سهراب: ۵۵۹/۳۴۵/۱
- پادشاهی کی‌کاووس، داستان سیاوش: ۱۹۲/۳۷۵/۱؛ آغاز پادشاهی کی‌خسرو: ۲۶۸/۵۳۵/۲؛ پادشاهی کی‌خسرو، داستان بهرام گودرز: ۱۸۱/۵۷۴/۲؛ پادشاهی کی‌خسرو، داستان کاموس کشانی: ۱۸۸۵/۶۷۳/۲؛ پادشاهی کی‌خسرو، داستان بیژن و منیژه: ۷۶۳/۷۵۳/۲؛ پادشاهی کی‌خسرو، داستان دوازده رخ: ۲۳۸۴/۸۷۲/۲؛ پادشاهی گشتاسپ، هفت‌خان اسفندیار: ۲۰۵/۱۱۲۵/۳؛ پادشاهی گشتاسپ، داستان رستم و اسفندیار: ۱۵۱۶/۱۲۱۵/۳؛ پادشاهی اسکندر: ۱۳۰۳/۱۳۵۴/۳؛ پادشاهی اردشیر بابکان: ۲۰۶/۱۴۲۳/۳؛ پادشاهی یزدگرد شاپور: ۱۷۲/۱۵۲۸/۳؛ پادشاهی نوشین‌روان: ۲۰۶/۱۷۲۳/۴؛ پادشاهی نوشین‌روان: ۷۸۱/۱۷۴۶/۴؛ پادشاهی نوشین‌روان: ۱۶۸۷/۱۷۸۲/۴؛ پادشاهی خسرو پرویز: ۳۱۲۰/۲۰۹۹/۴؛ پادشاهی خسرو پرویز: ۳۱۲۲/۲۰۹۹/۴؛ پادشاهی خسرو پرویز: ۳۷۶۹/۲۱۲۴/۴؛ پادشاهی خسرو پرویز: ۴۰۵۴/۲۱۳۵/۴.

۲. فروهشته: رها کرده، گذاشته، نهاده، یله کرده. (یک مورد)

فروهشته کین، برگرفته امید بتابد روان زو به کردار شید
(پادشاهی نوشین‌روان: ۲۶۴۰/۱۸۱۹/۴)

ج. ۲) ساخت‌واژگان با پیشوند «فرو»:

فرو: پایین، پایین‌تر. فرودست‌تر. (سه مورد)

«نُبد کَهر از مهتران بر، فرود نشسته چُنان چون بود تار و پود»
(پادشاهی منوچهر: ۱۵۰۵/۱۷۸/۱)

- «به پیغوله‌یی شد فرود از مهان پُر از درد بنشسته خسته‌روان»
(پادشاهی لهراسپ: ۲۶۰/۱۰۲/۳)
- «به پیغوله‌یی شو فرود از مهان که کس نشنود نامت اندر جهان»
(پادشاهی گشتاسپ، داستان رستم و اسفندیار: ۹۵۴/۱۱۹۳/۳)
- فرودآرد: به زیر می‌کشد، پایین آوردن. (یک مورد)
- «فرودآرد از ابر، پرآن‌عقاب نتابد به تندی بر او آفتاب»
(پادشاهی کی‌کاووس: داستان رستم و سهراب: ۸۳/۳۲۶/۱)
- فرودآرم: بکوبم، بنشانم، مُستقر کنم. (سه مورد)
- «مگر ناگهان بر سر آن گروه فرودآرم این گُشن‌لشکر چو کوه»
(پادشاهی کی‌خسرو، داستان بهرام گودرز: ۲۱۰/۵۷۵/۲)
- «به کی‌خسرو از بُن نمائم نهان به سر بر فرودآرمش ناگهان»
(پادشاهی کی‌خسرو، داستان دوازده‌رُخ: ۱۴۱۷/۸۳۳/۲)
- «ز تختی که هستی فرودآرمت ازین پس به کس نیز شمارمت»
(پادشاهی هرمزد: ۱۳۸۲/۱۹۵۲/۴)
- فرودآرمید: آرام گرفت، قرار یافت. (یک مورد)
- «ازین آگهی نزد قیصر رسید ز کسری جهانی فرودآرمید»
(پادشاهی نوشین‌روان: ۷۸۱/۱۷۴۶/۴)
- فرودآدم: پایین آمدم، مستقر شدم. (یک مورد)
- «به پایان آن‌گه فرودآدم هم‌آن‌گه ز مهتر درود آدم»
(پادشاهی منوچهر: ۱۷۱۲/۱۸۷/۱)
۱. فرودآمد: پایین آمد، پایین ریخت، پائین افتاد، چکید، بیرون آمد، نشست. (یک صد و سی و هشت مورد)
- «همی‌برشد ابر و فرودآمد آب همی‌گشت گرد زمین آفتاب»
(دیباچه: ۵۰/۳/۱)
- «فرودآمد از ابر و یله‌کنان زنان بر سر و موی و رُخ راکنان»
(پادشاهی کیومرث: ۳۸/۲۰/۱)
- «نه از تخت یاد و نه جان ارجمند فرودآمد از بام کاخ بلند»
(پادشاهی کیومرث: ۴۵۱/۶۵/۱)
- «فرودآمد از تخت سام سوار به پرده درآمد سوی نوبهار»
(پادشاهی منوچهر: ۶۱/۱۲۱/۱)

«فروآمد از ابر سیمرغ و چنگ بزد، برگرفتش از آن گرم‌سنگ»

(پادشاهی منوچهر: ۱۸۵/۱۲۲/۱)

نیز: پادشاهی منوچهر: ۱/ ۱۵۶/۱۲۵؛ پادشاهی منوچهر: ۱۷۰/۱۲۶/۱؛ پادشاهی منوچهر: ۱/ ۲۱۳/۱۲۸؛ پادشاهی منوچهر: ۱/ ۵۴۰/۱۴۱؛ پادشاهی منوچهر: ۱/ ۵۶۴/۱۴۱؛ پادشاهی منوچهر: ۱/ ۶۶۴/۱۴۵؛ پادشاهی منوچهر: ۱/ ۶۶۶/۱۴۵؛ پادشاهی منوچهر: ۱/ ۹۴۹/۱۵۷؛ پادشاهی منوچهر: ۱/ ۱۱۰۳/۱۶۳؛ پادشاهی منوچهر: ۱/ ۱۴۰۴/۱۷۴؛ پادشاهی منوچهر: ۱/ ۱۵۴۳/۱۸۰؛ پادشاهی منوچهر: ۱/ ۱۵۴۳/۱۸۰؛ پادشاهی منوچهر: ۱/ ۱۶۶۹/۱۸۵؛ پادشاهی منوچهر: ۱/ ۱۷۴۱/۱۸۸؛ پادشاهی منوچهر: ۱/ ۱۷۹۳/۱۹۰؛ پادشاهی کی‌کاووس، جنگ مازندران: ۱/ ۳۹۳/۲۶۵؛ پادشاهی کی‌کاووس، داستان رستم و سهراب: ۱/ ۱۷۷/۳۳۰؛ پادشاهی کی‌کاووس، داستان رستم و سهراب: ۱/ ۴۴۹/۳۴۱؛ پادشاهی کی‌کاووس، داستان رستم و سهراب: ۱/ ۱۰۰۳/۳۶۳؛ پادشاهی کی‌کاووس، داستان سیاوش: ۱/ ۱۹۴/۳۷۵؛ پادشاهی کی‌کاووس، داستان سیاوش: ۱/ ۳۳۳/۳۸۰؛ پادشاهی کی‌کاووس، داستان سیاوش: ۱/ ۴۹۲/۳۸۶؛ پادشاهی کی‌کاووس، داستان سیاوش: ۱/ ۱۲۷۵/۴۱۸؛ پادشاهی کی‌کاووس، داستان سیاوش: ۱/ ۱۳۸۷/۴۲۲؛ پادشاهی کی‌کاووس، داستان سیاوش: ۱/ ۱۴۵۵/۴۲۵؛ پادشاهی کی‌کاووس، داستان سیاوش: ۱/ ۱۶۶۴/۴۳۳؛ پادشاهی کی‌کاووس، داستان سیاوش: ۱/ ۱۷۲۹/۴۳۶؛ پادشاهی کی‌کاووس، داستان سیاوش: ۱/ ۱۸۰۰/۴۳۸؛ پادشاهی کی‌کاووس، داستان سیاوش: ۱/ ۲۶۰۰/۴۷۱؛ پادشاهی کی‌کاووس، داستان سیاوش: ۱/ ۳۰۱۰/۴۸۸؛ پادشاهی کی‌کاووس، داستان سیاوش: ۱/ ۳۴۴۰/۵۰۲؛ پادشاهی کی‌کاووس، داستان سیاوش: ۱/ ۱۲۴۴/۵۰۵؛ خسرو: ۲/ ۴۵/۵۲۷؛ آغاز پادشاهی کی‌خسرو: ۲/ ۳۵۶/۵۳۹؛ پادشاهی کی‌خسرو، داستان فرود: ۲/ ۱۸۶/۵۵۰؛ پادشاهی کی‌خسرو، داستان فرود: ۲/ ۴۵۶/۵۶۱؛ پادشاهی کی‌خسرو، داستان فرود: ۲/ ۴۳/۵۶۹؛ پادشاهی کی‌خسرو، داستان بهرام گودرز: ۲/ ۱۷۹/۵۷۴؛ پادشاهی کی‌خسرو، داستان بهرام گودرز: ۲/ ۵۴۱/۵۸۸؛ پادشاهی کی‌خسرو، داستان بهرام گودرز: ۲/ ۶۳۶/۵۹۲؛ پادشاهی کی‌خسرو، داستان کاموس کشانی: ۲/ ۳۶۹/۶۱۳؛ پادشاهی کی‌خسرو، داستان کاموس کشانی: ۲/ ۱۶۳۰/۶۶۳؛ پادشاهی کی‌خسرو، داستان کاموس کشانی: ۲/ ۱۹۰۱/۶۷۳؛ پادشاهی کی‌خسرو، داستان کاموس کشانی: ۲/ ۲۲۹۳/۶۸۹؛

۲/۶۹۴/۲۴۲۲؛ پادشاهی کی خسرو، داستان کاموس کشانی: ۲/۷۰۰/۲۵۸۴؛ پادشاهی کی خسرو، داستان کاموس کشانی: ۲/۷۰۸/۲۷۷۶؛ پادشاهی کی خسرو، داستان کاموس کشانی: ۲/۷۰۹/۲۸۱۴؛ پادشاهی کی خسرو، داستان اکوان دیو: ۲/۷۱۵/۵۵؛ پادشاهی کی خسرو، داستان اکوان دیو: ۲/۷۱۸/۱۳۵؛ پادشاهی کی خسرو، داستان اکوان دیو: ۲/۷۱۹/۱۵۶؛ پادشاهی کی خسرو، داستان دوازده‌رُخ: ۲/۸۰۳/۶۹۸؛ پادشاهی کی خسرو، داستان دوازده‌رُخ: ۲/۸۱۱/۸۴۳؛ پادشاهی کی خسرو، داستان دوازده‌رُخ: ۲/۸۱۲/۸۷۷؛ پادشاهی کی خسرو، داستان دوازده‌رُخ: ۲/۸۲۹/۱۳۰۸؛ پادشاهی کی خسرو، داستان دوازده‌رُخ: ۲/۸۴۹/۱۸۱۹؛ پادشاهی کی خسرو، داستان دوازده‌رُخ: ۲/۸۵۱/۱۸۷۰؛ پادشاهی کی خسرو، داستان دوازده‌رُخ: ۲/۸۵۳/۱۹۰۳؛ پادشاهی کی خسرو، داستان دوازده‌رُخ: ۲/۸۵۳/۱۹۲۲؛ پادشاهی کی خسرو، داستان دوازده‌رُخ: ۲/۸۵۴/۱۹۳۵؛ پادشاهی کی خسرو، داستان دوازده‌رُخ: ۲/۸۵۴/۱۹۴۴؛ پادشاهی کی خسرو، داستان دوازده‌رُخ: ۲/۸۶۸/۲۲۷۰؛ پادشاهی کی خسرو، داستان دوازده‌رُخ: ۲/۸۶۸/۲۲۷۰؛ پادشاهی کی خسرو، جنگ بزرگ کی خسرو با افراسیاب: ۲/۸۸۸/۲۳۹؛ پادشاهی کی خسرو، جنگ بزرگ کی خسرو با افراسیاب: ۲/۹۰۵/۶۶۸؛ پادشاهی کی خسرو، جنگ بزرگ کی خسرو با افراسیاب: ۲/۹۰۵/۶۷۰؛ پادشاهی کی خسرو، جنگ بزرگ کی خسرو با افراسیاب: ۲/۹۴۸/۱۷۶۷؛ پادشاهی کی خسرو، جنگ بزرگ کی خسرو با افراسیاب: ۲/۹۹۷/۲۹۸۴؛ پادشاهی لهراسپ: ۳/۱۰۱۲/۶۱؛ پادشاهی لهراسپ: ۳/۱۰۱۴/۱۱۱؛ پادشاهی لهراسپ: ۳/۱۰۳۱/۵۳۲؛ پادشاهی لهراسپ: ۳/۱۰۴۶/۹۰۱؛ پادشاهی گشتاسپ، سخن دقیقی: ۳/۱۰۵۲/۱۴؛ پادشاهی گشتاسپ، سخن دقیقی: ۳/۱۰۵۲/۱۷؛ پادشاهی گشتاسپ، سخن دقیقی: ۳/۱۰۵۵/۱۰۳؛ پادشاهی گشتاسپ، سخن دقیقی: ۳/۱۰۶۲/۲۶۶؛ پادشاهی گشتاسپ، سخن دقیقی: ۳/۱۰۶۴/۳۱۳؛ پادشاهی گشتاسپ، سخن دقیقی: ۳/۱۰۷۲/۵۲۰؛ پادشاهی گشتاسپ، سخن دقیقی: ۳/۱۰۷۴/۵۹۳؛ پادشاهی گشتاسپ، سخن دقیقی: ۳/۱۰۷۵/۶۱۷؛ پادشاهی گشتاسپ، سخن دقیقی: ۳/۱۰۸۰/۷۳۰؛ پادشاهی گشتاسپ، سخن فردوسی: ۳/۱۱۰۰/۱۲۱۴؛ پادشاهی گشتاسپ، سخن فردوسی: ۳/۱۱۰۱/۱۲۲۲؛ پادشاهی گشتاسپ، سخن فردوسی: ۳/۱۱۲۰/۸۷؛ پادشاهی گشتاسپ، هفت‌خان اسفندیار: ۳/۱۱۲۵/۱۹۸؛ پادشاهی گشتاسپ، هفت‌خان اسفندیار: ۳/۱۱۳۴/۴۳۷؛ پادشاهی گشتاسپ، داستان رستم و اسفندیار: ۳/۱۱۶۷/۳۱۴؛ پادشاهی گشتاسپ، داستان رستم و اسفندیار: ۳/۱۱۷۴/۴۸۵؛ پادشاهی گشتاسپ، داستان رستم و اسفندیار: ۳/۱۲۰۰/۱۱۳۲؛ پادشاهی گشتاسپ، داستان رستم و اسفندیار: ۳/۱۲۸۸/۱۲۰۶؛ پادشاهی اشکانیان:

۲۲۲/۱۳۹۰/۳؛ پادشاهی اشکانیان: ۴۳۵/۱۳۹۹/۳؛ پادشاهی اشکانیان: ۴۸۰/۱۴۰۰/۳؛ پادشاهی اشکانیان: ۷۶۳/۱۴۱۲/۳؛ پادشاهی شاپور ذوالاکتاف: ۲۵۷/۱۴۸۹/۳؛ پادشاهی بهرام گور: ۱۳۲/۱۵۵۸/۳؛ پادشاهی بهرام گور: ۱۹۸۲/۱۵۶۱/۳؛ پادشاهی بهرام گور: ۳۸۸/۱۵۶۹/۳؛ پادشاهی بهرام گور: ۲۷۵/۱۵۶۴/۳؛ پادشاهی بهرام گور: ۳۰۴/۱۵۶۸/۳؛ پادشاهی بهرام گور: ۱۳۲۲/۱۶۰۵/۳؛ پادشاهی بهرام گور: ۱۳۴/۱۶۷۸/۴؛ پادشاهی نوشین‌روان: ۲۳۵۹/۱۸۰۹/۴؛ پادشاهی نوشین‌روان: ۳۲۴۸/۱۸۴۳/۴؛ پادشاهی نوشین‌روان: ۳۵۰۳/۱۸۵۴/۴؛ پادشاهی نوشین‌روان: ۳۵۰۸/۱۸۵۴/۴؛ پادشاهی نوشین‌روان: ۳۵۲۳/۱۸۵۴/۴؛ پادشاهی هرمزد: ۹۲/۱۹۰۱/۴؛ پادشاهی هرمزد: ۱۱۹۵/۱۹۴۵/۴؛ پادشاهی هرمزد: ۱۱۹۹/۱۹۴۵/۴؛ پادشاهی هرمزد: ۱۷/۱۹۷۸/۴؛ پادشاهی خسرو پرویز: ۲۲۶/۱۹۸۶/۴؛ پادشاهی خسرو پرویز: ۷۰۹/۲۰۰۴/۴؛ پادشاهی خسرو پرویز: ۹۶۷/۲۰۰۶/۴؛ پادشاهی خسرو پرویز: ۱۰۶۲/۲۰۱۹/۴؛ پادشاهی خسرو پرویز: ۲۰۴۸/۲۰۵۷/۴؛ پادشاهی خسرو پرویز: ۲۰۸۳/۲۰۵۸/۴؛ پادشاهی خسرو پرویز: ۲۳۱۳/۲۰۶۸/۴؛ پادشاهی خسرو پرویز: ۲۳۸۸/۲۰۷۰/۴؛ پادشاهی خسرو پرویز: ۲۸۹۸/۲۰۹۱/۴؛ پادشاهی خسرو پرویز: ۳۶۸۹/۲۱۲۱/۴؛ پادشاهی شیرویه: ۳۵۸/۲۱۵۴/۴؛ پادشاهی یزدگرد: ۲۳۶/۲۲۰۴/۴؛ پادشاهی یزدگرد: ۴۸۱/۲۲۱۴/۴؛ پادشاهی یزدگرد: ۲۵۳/۲۲۰۵/۴؛ پادشاهی یزدگرد: ۴۸۱/۲۲۱۴/۴.

۲. فرودآمد / آمد فرود: منزل کرد، قرار گرفت، اُتراق نمود. (پانزده مورد)

- «پس آمد بدان جای نیکان فرود فرستاد نزدیک ایشان درود»
(پادشاهی ضحاک تازی: ۲۸۱/۵۸۱)
- «به پیش سراپرده آمد فرود ز مه‌راب دادش فراوان درود»
(پادشاهی نوزر: ۳۶۰/۲۰۹/۱)
- «کجا بُد علفزار و آب روان فرودآمد آن جایگه پهلوان»
(پادشاهی زو طهماسب: ۲۵۴/۲۳۱/۱)
- «چنین تا به قجگارباشی براند فرودآمد آن جا و چندی بماند»
(پادشاهی کی‌کاووس، داستان سیاوش: ۱۲۱۳/۴۱۵/۱)
- «میان دو بیشه به یک‌روزه راه فرودآمد آن گُرد لشکرپناه»
(پادشاهی کی‌خسرو، داستان بیژن و منیژه: ۱۶۳/۷۲۹/۲)
- نیز: پادشاهی کی‌خسرو، جنگ بزرگ کی‌خسرو با افراسیاب: ۱۰۶۱/۹۲۱/۲؛ پادشاهی کی‌خسرو، جنگ بزرگ کی‌خسرو با افراسیاب: ۳۰۳۵/۹۹۹/۲؛ پادشاهی اسکندر:

۳۳۹/۱۳۵۵/۳؛ پادشاهی اشکانیان: ۳۰۲/۱۳۹۳/۳؛ پادشاهی اشکانیان: ۳۰۸/۱۳۹۳/۳؛ پادشاهی اشکانیان: ۳۳۱/۱۳۹۴/۳؛ پادشاهی اردشیر بابکان: ۲۰۴/۱۴۲۳/۳؛ پادشاهی بهرام گور: ۶۵۵/۱۵۷۹/۳؛ پادشاهی خسرو پرویز: ۷۲۵/۲۰۰۵/۴؛ پادشاهی خسرو پرویز: ۹۶۷/۲۰۱۵/۴

۳. فرود آمد: از پا افتاد، بر زمین افتاد. (دو مورد)

«فرود آمد از پای، سرو سهی گُستت آن کمرگاه شاهنشهی»
(پادشاهی فریدون: ۵۳۵/۹۲/۱)

«فرود آمد الكوس تنگ از برش همی خواست از تن بریدن سرش»
(پادشاهی کی‌کاووس، داستان رستم و سهراب: ۱۶۹/۳۱۸/۱)

۴. فرود آمد: سوار شد. بر نشست. (یک مورد)

«چو خسرو به نزدیک کشتی رسید فرود آمد و بادبان برکشید»
(پادشاهی کی‌خسرو، جنگ بزرگ کی‌خسرو با افراسیاب: ۲۰۴۹/۹۶۰/۲)

فرود آمدن: منزل کردن، قرار گرفتن، اُتراق نمودن. (یک مورد)

«گیا هست و آب‌خور چارپای فرود آمدن را نیایی تو جای»
(پادشاهی گشتاسپ، هفت‌خان اسفندیار: ۴۶/۱۱۱۹/۳)

۱. فرود آمدن: پایین آمدند، پایین پریدند. (هفت مورد)

«از اسپان جنگی فرود آمدند هُشیوار با کُبر و خود آمدند»
(پادشاهی کی‌کاووس، داستان رستم و سهراب: ۸۲۰/۳۵۶/۱)

«چو از پشت اسپان فرود آمدند ز گفتار یک‌پاره ده برزدند»
(پادشاهی کی‌کاووس، داستان سیاوش: ۱۶۲۱/۴۳۱/۱)

«پس از اسپ هر دو فرود آمدند ز پیکار یک‌پاره دم برزدند»
(پادشاهی کی‌خسرو، داستان دوازده رُخ: ۷۷۷/۸۰۸/۲)

«فرود آمدند از خمیده‌ستور شکسته‌دل و چشم‌ها گشته کور»
(پادشاهی گشتاسپ، سخن دقیقی: ۲۳۴/۱۰۶۰/۳)

«رسیدند پس یک به دیگر فراز فرود آمدند آن دو گردن‌فراز»
(پادشاهی قباد: ۸۰/۱۶۹۸/۴)

نیز: پادشاهی شیرویه: ۵۴/۲۱۴۳/۴؛ پادشاهی یزدگرد: ۸۱۲/۲۲۲۷/۴

۲. فرود آمدن: منزل کردند، قرار گرفتند، اُتراق نمودند. (هفده مورد)

«به قجگار باشی فرود آمدند نشستند و یک پاره دم برزدند»
(پادشاهی کی‌کاووس، داستان سیاوش: ۱۲۴۴/۴۱۶/۱)

«چو لشکر به خیمه فرود آمدند ز پیکار یک‌پاره دم برزدند»
(پادشاهی کی‌خسرو، داستان کاموش کشانی: ۶۱۲/۶۲۳/۲)

«به نخچیر کردن فرود آمدند ازان تشنگی سوی رود آمدند»
(پادشاهی کی‌خسرو، داستان دوازده رُخ: ۲۲۲۸/۸۶۶/۲)

«بدان آب روشن فرود آمدند بخوردند چیزی و دم برزدند»
(پادشاهی کی‌خسرو جنگ بزرگ کی‌خسرو با افراسیاب: ۳۰۱۶/۹۹۸/۲)

«بر آن چشمه یک‌سر فرود آمدند ز خسرو بسی داستان‌ها زدند»
(پادشاهی کی‌خسرو جنگ بزرگ کی‌خسرو با افراسیاب: ۳۰۳۹/۹۹۹/۲)

نیز: پادشاهی لهراسپ: ۷۹/۱۰۱۲/۳؛ پادشاهی گشتاسپ، سخن دقیقی: ۴۴۱/۱۰۶۹/۳؛ پادشاهی گشتاسپ، سخن دقیقی: ۷۷۳/۱۰۸۲/۳؛ پادشاهی گشتاسپ، سخن دقیقی: ۷۸۰/۱۰۸۲/۳؛ پادشاهی گشتاسپ، سخن دقیقی: ۷۸۴/۱۰۸۲/۳؛ پادشاهی بهرام گور: ۲۴۲۳/۱۶۴۹/۳؛ پادشاهی قباد: ۱۴۸/۱۷۰۱/۴؛ پادشاهی نوشین‌روان: ۱۰۱۳/۱۷۵۶/۴؛ پادشاهی نوشین‌روان: ۳۱۱۲/۱۸۳۸/۴؛ پادشاهی نوشین‌روان: ۳۲۱۷/۱۸۴۲/۴؛ پادشاهی خسرو پرویز: ۹۶۶/۲۰۱۵/۴.

فرود آمدی / همی فرود آمدی : فرود آمد، فرونشست، دارد شد، حمله بُرد. (یک مورد)

«همی بر سرانشان فرود آمدی سپه را یکایک به هم برزدی»
(پادشاهی خسرو پرویز: ۲۹۰۷/۲۰۹۱/۴)

فرود آمده‌ستیم: منزل کرده‌ایم، فرود آمده‌ایم، اتراق کرده‌ایم. (یک مورد)

«بدین خانه سوکواران به‌رنج فرود آمده‌ستیم با یار پنج»
(پادشاهی خسرو پرویز: ۷۱۵/۲۰۰۵/۴)

فرود آورَد: خراب کند، به زیر بکشد، ویران بکند. (یک مورد)

«فرود آورَد کاخ و ایوان او برانگیزد آتش ز کیوان او»
(پادشاهی کی‌خسرو، جنگ بزرگ کی‌خسرو با افراسیاب: ۱۳۸۲/۹۳۳/۲)

فرود آورم: بنشانم، فرود آورم. (یک مورد)

«فرود آورمشان ز ابر بلند بزد دست وز گرز بگشاد بند»
(پادشاهی کی‌کاووس، داستان سیاوش: ۳۳۲۴/۵۰۱/۱)

فرود آوری: می‌نشانی، فرود می‌دهی. (دو مورد)

«فراوان ز گیتی سران بر درند فرود آوری گر ز در بگذرند؟»
(پادشاهی قباد: ۲۷۵/۱۷۰۶/۴)

«به تئیل همی‌داستی شاه را به چاره فرودآوری ماه را»
(پادشاهی شیرویه: ۲۱۶۲/۵۴۹/۴)

فرود آورید: بنشانند، فرود آورد، پائین کشید. (شانزده مورد)

«فریدون ز بالا فرود آورد» که آن جز به نام جهان‌دار دید»
(پادشاهی ضحاک تازی: ۳۳۴/۶۱/۱)

«فرود آورد اندران کاخشان» چو شب روز شد، کرد گستاخشان»
(پادشاهی فریدون: ۲۰۶/۷۹/۱)

«بدان مرز لشکر فرود آورد» زمین گشت از خیمه‌ها ناپدید»
(پادشاهی کی‌خسرو، بهرام‌گودرز: ۵/۵۶۷/۲)

«چنام هم بیستش به خم کمند» فرود آوردش ز کوه بلند»
(پادشاهی کی‌خسرو، داستان دوازده رُخ: ۲۰۲۷/۱۵۸/۲)

«سپه را به هامون فرود آورد» بزد کوس بر پیل و لشکر کشید»
(پادشاهی گشتاسپ، سخن دقیقی: ۴۳۶/۱۰۶۸/۳)

نیز: پادشاهی گشتاسپ، سخن دقیقی: ۴۳۷/۱۰۶۸/۳؛ پادشاهی گشتاسپ، سخن دقیقی: ۹۳۶/۱۰۸۸/۳؛ پادشاهی اسکندر: ۲۳۴/۱۳۱۰/۳؛ پادشاهی اسکندر: ۹۵۶/۱۳۳۹/۳؛ پادشاهی اسکندر: ۱۵۴۴/۱۳۶۳/۳؛ پادشاهی یزدگرد شاپور: ۳۱۳/۱۵۳۴/۳؛ پادشاهی بهرام گور: ۱۲۵۴/۱۶۰۳/۳؛ پادشاهی بهرام گور: ۱۴۵۷/۱۶۱۱/۳؛ پادشاهی نوشین‌روان: ۴۱۱۷/۱۸۷۷/۴؛ پادشاهی هرمزد: ۱۷۹۶/۱۹۶۸/۴؛ پادشاهی یزدگرد: ۱۶۹/۲۲۰۲/۴.

۱. فرود آوردند: نشاندند، پائین کشیدند، پیاده کردند. (یک مورد)

«فرود آوردیندش از پشت زین» بر آن مهتران خواندند آفرین»
(پادشاهی اشکانیان: ۶۶۰/۱۴۰۸/۳)

۲. فرود آوردند: پیاده کردند، خالی کردند. (یک مورد)

«به دز هرچه بود از کران تا کران» فرود آوردیند فرمان‌بران»
(پادشاهی اسکندر: ۷۶۸/۱۴۱۲/۳)

فرود آوریده‌ست: نشانده‌است، فرود آورده‌است. (یک مورد)

«چهارم که لشکر میان دو کوه» فرود آوریده‌ست و کرده گروه»
(پادشاهی کی‌خسرو، داستان دوازده رُخ: ۴۲۲/۷۹۴/۲)

فرود آوریم: خراب کنیم، به زیر بکشیم. (یک مورد)

- «همه باره دز فرود آوریم همه سنگ و خاکش به رود آوریم»
(پادشاهی کی خسرو، جنگ بزرگ کی خسرو با افراسیاب: ۱۱۱۸/۹۲۳/۲)
فرود آی: پیاده شو، منزل کن، اقامت کن، توقف کن. (چهار مورد)
- «که ما میزبانیم و مهمان ما فرود آی ایدر به فرمان ما»
(پادشاهی زو طهماسب: ۱۹۳/۲۲۹/۱)
- «فرود آی در خان فرزند من چنان باش با من که پیوند من»
(پادشاهی کی خسرو، داستان بیژن و منیژه: ۹۰۷/۷۵۹/۲)
- «بدو گفت زال ای پسر کام جوی فرود آی و می خواه و آرام جوی»
(پادشاهی گشتاسپ، داستان رستم و اسفندیار: ۳۰۶/۱۱۶۷/۳)
- «زمانی فرود آی و بگشای بند چه گویی سخن‌های ناسودمند؟»
پادشاهی بهرام گور: ۱۹۹۱/۱۶۳۱/۳
۱. فرود آید / آید فرود: بچکد، بریزد، بارد. (یک مورد)
- «اَبر سام یل باد چندان درود که آید همی ز ابر باران فرود»
(پادشاهی نوذر: ۱۷/۱۹۶/۱)
۲. فرود آید / آید فرود: منزل کند، قرار بگیرد. (دو مورد)
- «که آید فرود او کنون در بهشت که من سوی لهراسپ نامه نوشت»
(پادشاهی گشتاسپ، سخن دقیقی: ۶۵۰/۱۰۷۷/۳)
- «همی بود تا چونش بیند به راه فرود آید ار هم چنان با سپاه»
(پادشاهی هرمزد: ۱۲۹۵/۱۹۴۹/۴)
- فرود آیی / آیی فرود: منزل کنی، جای گیر شوی، داخل گردی. (چهار مورد)
- «چو آیی به کاخ فریدون فرود نخستین ز هر دو پسر ده درود»
(پادشاهی فریدون: ۳۵۰/۸۵/۱)
- «گر آیی فرود و خوری نان ما بیفزودی از روی خود جان ما»
(پادشاهی زو طهماسب: ۲۰۰/۲۲۹/۱)
- «تو فردا چو در منزل آیی فرود به پیشت زن جادو آرد درود»
(پادشاهی گشتاسپ، هفت‌خان اسفندیار: ۱۸۲/۱۱۲۴/۳)
- «گر از دیر دیرینه آیی فرود ز نیکی دهش باد بر تو درود»
(پادشاهی خسرو پرویز: ۱۰۶۱/۲۰۱۹/۴)
- فرود افگند: بریزد، بیفکند. (یک مورد)

«فرودا فگند ابرِ تنین چو کوه بیایند ز ایشان گروه‌ها گروه»
(پادشاهی اسکندر: ۱۳۵۹/۳/۱۴۳۱)

فرو دنیا آمد: نپذیرفتن، قبول نکردن. (یک مورد)

«نی‌اورد کشتی نگهبان رود نیامد به گفت فریدون فرود»
(پادشاهی ضحاک تازی: ۳۰۷/۶۰/۱)

ج. ۳) تکمله: ابیاتی که ساخت‌واژگانی با «فرو» و «فرو» دارند و فقط در جست‌جوی کتاب‌خانه الکترونیک شعر درج نگارش ۳، پیدا شدند.

«فرو بُرد اسبان چو کوهی سیاه همی کرد غرآن بدو در نگاه»
(هفت‌خان اسفندیار: ۳۴/۴)

«همه خانه‌ها کرده از چوب و نی زمینش هم از نی فرو بُرده پی»
(اسکندر: ۲۰/۲۹)

«چو بشنید پیران غمی گشت سخت فرو بست بر پیل ناکام رخت»
(کاموس کشانی: ۳/۱)

«فرو بست دستش بر آن کوه باز بدان تا بماند به سختی دراز»
(ضحاک: ۶۶/۱۲)

«به کُشتی گرفتن بر آویختند ز تن خون و خوی را فروریختند»
(سهراب: ۳۸/۱۷)

«خروشی بر آمد ز لشکر به زار فروریختند آلت کارزار»
(اسکندر: ۴۹/۱۸)

«ز شه خواستند آن زمان زینهار فروریختند آلت کارزار»
(جنگ بزرگ کی خسرو با افراسیاب: ۲۸۰/۵)

«از آن جای هر کس که بگریختی به مژگان همی خون فروریختی»
(بهرام گور: ۵۹/۹)

«چو روز از شب آمد به کوشش ستوه ستوهی گرفته فرو شد به کوه»
(منوچهر: ۷۰/۱۴)

«بر آن هم‌نشان رخس را پیش خواست فرو کرد منقار بر دست راست»
(رستم و اسفندیار: ۳۳/۲۶)

«بیامد تن من ز زین برگرفت»	فروماند زان لشکر اندر شگفت» (خاقان چین: ۱۵/۴)
«تہمتن فروماند اندر شگفت»	سنان‌دار نیزه به گردن گرفت» (رفتن کاووس به مازندران: ۷۷/۱۶)
«زمانی فروماند زآن کار سخت»	بگفت این چه خندست ای نیک‌بخت؟!» (بیژن و منیژه: ۲۲/۴)
«به آوردگاه سواران ز گرد»	فروماند خورشید روز نبرد» (دوازده رخ: ۱۸۲/۶)
«همه دست آن نیزه‌داران ز کار»	فروماند از برف در کارزار» (کاموس کشانی: ۷/۲)
«قیصر چو بشنید فرخ‌زریبر»	غمی شد ز پاسخ فروماند دیر» (لهراسپ: ۱۶/۱۹۱)
«ندانست پاسخ چه گوید بدوی»	فروماند بر جای بر زردروی» (بیژن و منیژه: ۲/۲۳۰)
«فرومایه‌ضحاک بی‌دادگر»	بدین چاره بگرفت جای پدر» (جمشید: ۲/۴۴)
«فروهشته بر کوهه زین لگام»	به فتراک بر حلقه خم خام» (خاقان چین: ۴/۹۱)
«ددی بود مهتر ز اسبی به تن»	فروهشته چون مشک گیسو رسن» (خسرورپروین: ۳/۴۱)

چ) نتیجه

با بررسی داده‌های این مقاله و دقت در کاربردهای واژگانی که بایشوند "فرو" و "فرود" ساخته شده‌اند، موارد زیر به عنوان یک جمع‌بندی و نتیجه‌گیری قابل توجه خواهد بود.

فردوسی با پیشوند "فرو"، حدود هفتاد و شش واژه، اعم از فعل و غیر فعل را با بسامد دویست و هشتاد و هشت مرتبه، در شاهنامه ساخته و مورد استفاده قرار داده‌است. با توجه به حدود یک‌صد و شصت واژه ضبط شده با پیشوند "فرو" که در فرهنگ‌های لغتی نظیر دهخدا، معین و سخن ضبط شده و در ابتدای مقاله به آن‌ها اشاره شد، تقریباً نزدیک به نصف آن مقدار، در شاهنامه ضبط شده که از این نظر بسیار قابل توجه است.

بیش‌ترین واژگان از میان ساخت‌واژگان با پیشوند "فرو"، مربوط به فعل "فروریخت" در معنای "جاری کرد" با سی و دو مورد و "فروماند" در معنای "تعجب کرد" با سی مورد استفاده است. (برای بسامد ساخت‌واژگان با پیشوند «فرو»، نک: جدول شماره یک).

تقریباً در نیمی از کاربردهای واژگانی با پیشوند "فرو"، معنای "پایین"، "به سمت پایین"، "داخل"، "تو" و معانی مشابه دیگر، حفظ شده است. در کاربرد واژه‌های "فروماند" و "فروماندند"، در معنای "تعجب کرد" و "تعجب کردند"، در بسیاری از موارد واژه‌هایی نظیر "شگفت"، "شگفتی"، "آفرین خواندن" و "خیره" نیز به نوعی همراه این‌وند و بر معنای "تعجب" و "شگفتی" تأکید دارند.

در اکثر موارد، در کنار واژه "فرومایه" در کاربردهای معنایی مختلف آن، واژه‌هایی با بار معنایی منفی، نظیر: "کم‌ترین پایه، بیدادگر مرد، کهان، بدگمان، گستاخ، سگ، رگ نداشتن، بدنزاد و ..." در القای معنای منفی این‌وند، کمک می‌کنند.

با توجه به استفاده از هفتاد و شش واژه ساخته‌شده با پیشوند "فرو" با مجموع بسامد دویست و هشتاد و هشت واژه و مقایسه آن با حدود یک‌صد و شصت واژه ضبط شده در فرهنگ‌های لغت، فردوسی تا حد بسیار زیادی از امکانات واژه‌سازی این‌وند، در شاهنامه استفاده کرده است.

با مقایسه کاربرد وندهای "فرو" و "فرو" در شاهنامه، دو نتیجه قابل توجه به دست آمد، نخست آن که پیشوند "فرو" با بیست و هشت واژه در بسامد دویست و بیست و نه واژه، در مقایسه با پیشوند "فرو"، با هفتاد و شش واژه در بسامد دویست و هشتاد و هشت واژه، در ساخت واژه‌های گوناگون، از تنوع کم‌تری برخوردار است. دوم آن که پیشوند "فرو" بیش‌تر به عنوان پیشوند فعلی و کم‌تر به عنوان یک‌وند واژه‌ساز غیر فعلی مورد استفاده فردوسی قرار گرفته است. (برای بسامد ساخت‌واژگان با پیشوند «فرو»، نک: جدول شماره ۲).

اگر مجموع ابیات شاهنامه را بر اساس تصحیح مصطفی سبکی‌کار جیحونی، ۴۹۵۸۲ بیت بدانیم (شاهنامه، جیحونی، ۱۳۱۰: ۴/ ۲۲۲۹)، فردوسی مجموعاً دویست و هشتاد و هشت بار، ساخت‌واژه‌هایی را با پیشوند "فرو" به کار برده است. با این حساب، او هر یک‌صد و هفتاد و یک بیت یک‌بار، از پیشوند "فرو" استفاده کرده است. این در حالی است که دقیقی در ۱۰۳۰ بیت خود در ابتدای

گشتاسپ‌نامه، (پادشاهی گشتاسپ، سخن دقیقی: ۱۰۵۲/۳)، تنها در سه بیت، ساخت‌واژگانی با پیشوند "فرو" به کار برده‌است. با این حساب دقیقی حدوداً هر سیصد و چهل و سه بیت، یک‌بار از این پیشوند، استفاده کرده‌است. با این وصف، مشاهده می‌شود که فردوسی، حدوداً دو برابر دقیقی از این پیشوند استفاده کرده است، (جدول شماره ۳).

باز اگر مجموع ابیات شاهنامه را بر اساس تصحیح مصطفی سیفی‌کار جیحونی، ۴۹۵۸۲ بیت بدانیم، فردوسی مجموعاً دویست و بیست و نه بار، ساخت‌واژه‌هایی را با پیشوند "فرود" به کار برده‌است. با این حساب، او هر دویست و شانزده بیت یک‌بار، از پیشوند "فرود" استفاده کرده‌است. این در حالی است که دقیقی در ۱۰۳۰ بیت خود در ابتدای گشتاسپ‌نامه، مجموعاً در بیست و دو بیت، ساخت‌واژگانی را با پیشوند "فرود" به کار برده‌است. با این حساب دقیقی حدوداً هر چهل و شش بیت، یک‌بار از پیشوند، استفاده کرده‌است. با این وصف، مشاهده می‌شود که دقیقی درست برخلاف پیشوند "فرو" که در بخش پادشاهی گشتاسپ، حدوداً نصف فردوسی از آن استفاده کرده، در به کارگیری پیشوند "فرود"، چهارونیم برابر فردوسی، از این پیشوند بهره برده‌است، (جدول شماره ۳).

با توجه به نتایج بخش هشت و نه و فقط در مقایسه ۱۰۳۰ بیت دقیقی و تمام شاهنامه فردوسی، می‌توان فرض کرد که در شعر سبک خراسانی، هر چه از نظر زمانی جلوتر می‌رویم، از کاربرد پیشوند "فرود" کاسته و بر کاربرد پیشوند "فرو" افزوده می‌شود، (جدول شماره ۳).

از میان واژه‌های ساخته‌شده با پیشوند "فرو"، واژه‌هایی که از مصدر "فروریختن"، نظیر: "فروریخت" با هفت معنی، "فروریختند" با پنج معنی، "فروریخته" با یک معنی و "فروریختی" با دو معنی، ساخته شده‌اند، چه به لحاظ تنوع و چه به لحاظ بسامد، بیش‌ترین واژگان را تشکیل می‌دهند. (نک: جدول شماره یک).

از میان واژه‌های ساخته‌شده با پیشوند "فرود"، واژه‌هایی که از مصدر "فرودآمدن"، نظیر: "فرودآمد" با یک واژه، "فرودآمد (یک)" با یک‌صد و سی و هشت معنی، "فرودآمد (دو)" با پانزده واژه، "فرودآمد (سه)" با دو واژه، "فرودآمد (چهار)" با یک واژه، "فرودآمدن" با یک واژه، فرودآمدند (یک) با هفت واژه، فرودآمدند (دو) با هفده واژه، فرودآمده‌ستیم با یک، فرودآمدی با یک

واژه، ساخته شده‌اند، به لحاظ تنوع و چه به لحاظ بسامد، بیش‌ترین واژگان را تشکیل می‌دهند. (نک: جدول شماره دو).

ساخت‌واژگان با پسوند "فرود" در شاهنامه و ابیات مربوط به پادشاهی گشتاسپ: سخن دقیقی، چه به لحاظ بسامد و چه به لحاظ گوناگونی، از تنوع کم‌تری برخوردارند، به گونه‌ای که تنها دو ساخت‌واژه "فرودآرمید" با یک بسامد و "فرودافگند" با یک بسامد، در کنار بیست و شش واژه دیگری قرار دارند که با دویست و بیست و نه بسامد، از وند "فرود" به تنهایی، یا از ترکیب "فرود" + یکی از مشتقات مصدر "آمدن" و شکل متعدی آن، یعنی "آوردن" ساخته شده‌اند. (نک: جدول شماره دو). همین مسأله نشان می‌دهد که وند "فرود" در مقایسه با "فرو"، در ساخت‌واژه، کاربرد بسیار کم‌تری دارد. (نک: جدول شماره سه).

جدول شماره ۱

بسامد واژگان ساخته‌شده با پیشوند "فرو" در شاهنامه فردوسی^۱

واژه	بسامد	واژه	بسامد	واژه	بسامد
فرو	۲	فروخوانبی	۱	فروماند (۲)	۳۳
فروآرمید	۲	فروخوانبید	۱	فروماندند (۱)	۱۰
فروافگند	۱	فروخواند	۱	فروماندند (۲)	۳
فروباردی	۱	فروخورد	۲	فرومانده (۱)	۳
فروبرد (۱)	۴	فرودوختند	۱	فرومانده (۲)	۴
فروبرد (۲)	۱۰	فروریخت (۱)	۲	فرومانده‌بُد	۱
فروبرد (۳)	۵	فروریخت (۲)	۲	فرومانده‌گشتی	۱
فروبرد (۴)	۱	فروریخت (۳)	۳	فرومایه (۱)	۱۰
فروبرد (۵)	۱	فروریخت (۴)	۱	فرومایه (۲)	۱
فروبرده (۱)	۲	فروریخت (۵)	۱	فرومایه (۳)	۱
فروبرده (۲)	۳	فروریخت (۶)	۲	فرومایه (۴)	۲
فروبرده‌بود	۱	فروریخت (۷)	۳۲	فرومایه‌تر	۲
فروبست (۱)	۱	فروریختند (۱)	۳	فرومایه‌جفت	۱
فروبست (۲)	۱	فروریختند (۲)	۴	فرومایه‌خاک	۱
فروپژمرد (۱)	۱	فروریختند (۳)	۱	فرومایه‌ضحاک	۱
فروپژمرد (۲)	۱	فروریختند (۴)	۶	فرومایه‌وار	۱
فروپژمرد (۳)	۱	فروریختند (۵)	۳	فروهشت (۱)	۹
فروپژمرید	۱	فروریخته	۲	فروهشت (۲)	۳
فروت (۱)	۱	فروریختی (۱)	۱	فروهشته (۱)	۲۳
فروت (۲)	۶	فروریختی (۲)	۱	فروهشته (۲)	۱
فروتین	۱	فروساختند	۱		
فروتین‌تر	۱	فروشُد (۱)	۳		
فروجست	۲	فروکرد	۲		
فروخفت	۱	فروماند (۱)	۱۹		

بسامد ساخت‌واژگان: ۲۸۸ واژه، شامل ۷۶ واژه غیر تکراری

۱. برای آگاهی از معنای واژه‌ها با توجه به شماره داخل کمانک، به فهرست الفبایی آن‌ها در متن مقاله مراجعه کنید.

جدول شماره ۲

بسامد ساخت‌واژگان با پیشوند "فرو" در شاهنامه فردوسی

واژه	بسامد	واژه	بسامد	واژه	بسامد
فرو	۳	فرو آمدند (۱)	۷	فرو آوریده ست	۱
فرو آرد	۱	فرو آمدند (۱)	۱۷	فرو آوریم	۱
فرو آرم	۳	فرو آمدی	۱	فرو آیی	۴
فرو آرمید	۱	فرو آمده‌ستیم	۱	فرو آید (۱)	۱
فرو آمدم	۱	فرو آورد	۱	فرو آید (۲)	۲
فرو آمد (۱)	۱۳۸	فرو آورم	۱	فرو آیی	۴
فرو آمد (۲)	۱۵	فرو آوری	۲	فرو آفگند	۱
فرو آمد (۳)	۲	فرو آورید	۱۶	فرو نیامدن	۱
فرو آمد (۴)	۱	فرو آوریدند (۱)	۱		
فرو آمدن	۱	فرو آوریدند (۲)	۱		

بسامد ساخت‌واژگان : ۲۲۹ واژه، شامل ۲۸ واژه غیر تکراری

جدول شماره ۳

جدول مقایسه‌ای کاربرد پیشوندهای "فرو" و "فرو"

در بخش پادشاهی گشتاسپ: سخن دقیقی و تمام شاهنامه فردوسی^۱

تعداد ابیات بخش پادشاهی گشتاسپ: سخن دقیقی	۱۰۳۰ بیت	تعداد ساخت‌واژگان با پیشوند "فرو"	۳ مرتبه (هر ۳۴۳ بیت یک‌بار)
		تعداد ساخت‌واژگان با پیشوند "فرو"	۲۲ مرتبه (هر ۴۶ بیت یک‌بار)
تعداد تمام ابیات شاهنامه فردوسی	۴۹۵۸۲ بیت	تعداد ساخت‌واژگان با پیشوند "فرو"	۲۸۸ مرتبه (هر ۱۷۱ بیت یک‌بار)
		تعداد ساخت‌واژگان با پیشوند "فرو"	۲۲۹ مرتبه (هر ۲۱۶ بیت یک‌بار)

۱. احصای تعداد ابیات شاهنامه، بر اساس متن مصحح «مصطفی جیحونی» است.

پی‌نوشت

1. Word Formation.

2. Word Recognition.

3. Vocabulary Structure

۴. برای اطلاع بیشتر درباره ترکیب‌سازی در زبان فارسی: (ناتل خانلری، ۱۳۷۳: ۱۵۶ به بعد).

۵. فرشیدورد (۱۳۸۰)، در یادداشت‌های گوناگونی درباره لغت‌سازی و وضع و ترجمه اصطلاحات علمی و فنی، مبحث مورد اشاره را از زوایای گوناگون بررسی می‌نماید و راهکارهای گوناگونی در این باره ارائه می‌دهد. (فرشیدورد، ۱۳۸۰: صفحات مختلف).

6. Simple Word.

۷. تک‌واژ یکی از واحدهای زبانی است که آن را با عناوی دیگری نظیر: تک‌واژه، سازه و واژک نیز نام‌گذاری کرده‌اند. در تعریف این واحد زبانی معمولاً دو قید "معنی‌داری" و "نقشمندی دستوری" در اکثر تعاریف به چشم می‌خورد. به عنوان مثال موارد زیر قابل توجه است: «سازه، کوچک‌ترین جزء معنی‌دار زبان است» (فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۱۲۵)؛ «کوچک‌ترین واحد معنی‌دار زبان است» (نجفی، ۱۳۷۴: ۲۸)؛ «کوچک‌ترین واحد زبانی است که دارای نقش دستوری و معنایی مستقلی باشد» (باقری، ۱۳۸۶: ۱۵۰)؛ «کوچک‌ترین جزء معنی‌دار زبان را که ممکن است از یک یا بیش از یک هجا تشکیل شود، تک‌واژه یا سازه می‌نامند» (مهیار، ۱۳۷۶: ۷۱) و «کوچک‌ترین واحد زبان که دارای نقش دستوری و معنایی مستقل می‌باشد، واژک نامیده می‌شود» (اچسون، ۱۳۶۷: ۷۸). «تک‌واژ دومین واحد زبان است و از یک یا چند واج ساخته می‌شود، (وحیدیان کامیار، ۱۳۸۶: ج ۱/ ۸). تک‌واژه‌ها به انواع دیگری نظیر: "تک‌واژ اختیاری" و "تک‌واژ گسسته" نیز تقسیم می‌شوند که برای آشنایی با آن‌ها می‌توان به منابع مربوط مراجعه کرد. برای مثال، (عمرانی، ۱۳۸۳: ۴۱۷، مقاله "تک‌واژ" از عبدالحمید آخوندی).

۸. تک‌واژ آزاد (Free Morpheme) یا تک‌واژ مستقل، تک‌واژی است که دارای معنای واژگانی است و گاه به تنهایی حکم یک واژه را دارد. مانند: "قلم" که هم یک‌واژه مستقل است و هم یک تک‌واژ آزاد و یا تک‌واژ "دان" در واژه "دانش" که اگرچه به تنهایی یک واژه مستقل نیست، ولی یک تک‌واژ آزاد با معنای قاموسی است. تک‌واژه‌های آزاد به دو نوع "قاموسی" و "دستوری" تقسیم می‌شوند. تک‌واژه‌های دستوری، همان "حروف دستوری" هستند که شامل: "حروف اضافه، حروف عطف یا ربط هم‌پایه‌ساز و وابسته‌ساز، حروف ندا، حرف نشانه‌مفعول و نقش‌نمای اضافه" هستند. تک‌واژ آزاد با عناوین دیگری چون: «تک‌واژه آزاد، سازه آزاد یا مستقل، کلمه بسیط، کلمه یک‌سازه‌ای و کلمه ساده» نیز نامیده می‌شود. (مهیار، ۱۳۷۶: ۷۲).

۹. تک‌واژ وابسته (Bound Morpheme) یا تک‌واژ مقید، تک‌واژی است که معنای واژگانی ندارد، اما کاربردواژه‌سازی یا آماده‌سازی دارد و خود به دو نوع تک‌واژ وابسته اشتقاقی (Derivational Morpheme) و تک‌واژ وابسته تصریفی (Inflectional Morpheme) تقسیم می‌شود. تک‌واژه‌های اشتقاقی در واژه‌های مشتق و مشتق - مرکب به کار می‌روند و واژه جدیدی می‌سازند. مثلاً تک‌واژه‌های اشتقاقی "زار"، "بان" و "ان" با فرارگرفتن درکنار تک‌واژه‌های آزاد "گل"، "باغ" و "خند"، واژه‌های جدید "گلزار"، "باغبان" و "خندان" را می‌سازند، ولی تک‌واژه‌های تصریفی، واژه جدیدی نمی‌سازند، بلکه واژه‌های اصلی را برای ایفای نقش و یا کاربرد در جمله آماده می‌سازند. مثلاً تک‌واژه‌های تصریفی "ان" و "ها" (نشانه‌های جمع)، "تر"، "ترین" و "ی" (نشانه‌نکره) در واژه‌های "درختان"، "دخترها"، "مهم‌تر"، "گران‌ترین" و "مردی".

10. Derived Word.

11. Compound Word.

۱۲. فرشیدورد، این نوع از واژه‌ها را، "مرکب پیچیده" می‌نامد، (فرشیدورد، ۱۳۸۰: ۱۲۱).

13. prefix.

14. Infix

15. suffix.

۱۶. نام دیگر پیشوند، "پیشاوند" و "پیش‌واژه" است. (مهیار، ۱۳۷۶: ۶۱).

۱۷. خانلری، در کنار واژه پیشوند، از اصطلاح "جزء پیوندی" استفاده می‌کند. (ناتل خانلری، ۱۳۶۱: ۱۷۵).
۱۸. (خانلری، ۱۳۶۶، ج ۳: ۳۸ به بعد).
۱۹. فرشیدورد معتقد است که تعداد پیشوندهای ما در مقایسه با پیشوندهای فرنگی، اندک است. (فرشیدورد، ۱۳۸۰: ۱۴۱).
۲۰. ناتل خانلری علی‌رغم کاربرد پیشوند "فرو" در واژه‌ها، عبارات و جملاتی مثل "فروگاه"، "فراز و فرود"، "فرو آمدن"، "هوایما در فرودگاه فرود آمد" و موارد مشابه، می‌نویسد: «"فرو" در زبان جاری منسوخ است و تنها گاهی در زبان ادبی به کار می‌رود، اما صورت دیگر آن، "فرو" هنوز در بعضی فعل‌ها، مانند "فرورفت" و "فروکرد" و "فروداد" و "فرونشست" متداول است»، (ناتل خانلری، ۱۳۶۶: ۱۸۷/۲).
۲۱. "فرو" در عبارت "به فرو رفت"، یعنی "پائین" که یک قید است.
۲۲. "فرومایه‌وار" به عنوان یک قید و به معنی "با حالت یا با وضعیتی خفّت و فرومایگی".
۲۳. البته ایشان در جای دیگری، می‌نویسد: «فرا، فراز، در، بر، ایدر، ایدون، آندون، واپس، سپس [و] زیر نیز از قیده‌های مکان‌ست و این‌که گروهی، بعضی از آن‌ها را پیشوند شمرده‌اند، درست نیست. این‌ها را می‌توان "قید شبه پیشوند" نامید»، (فرشیدورد، ۱۳۹۱: ۲۵۴).
- * تذکر: فرشیدورد، در ادامه مطلب بالا، اگرچه به‌صراحت از "فرو" نامی نمی‌برد، ولی در مثال‌های شاهد آن مطلب، این ابیات را به ترتیب از فردوسی و سعدی، برای "فرو" شاهد می‌آورد: «فروشُد به ماهی و برشد به ماه / بُن نیزه و قَبّه بارگاه (فردوسی) [...] به عزّت هر آن کس فروتر نشست / ز خواری نیفتد ز بالا به پست (سعدی)»، (همان: ۱۳۹۱: ۲۵۴ و ۲۵۵).

منابع

الف) کتاب‌ها

۱. ابوالقاسمی، محسن. (۱۳۸۹). دستور تاریخی زبان فارسی. ج ۸. تهران: سمت.
۲. اجسون، جین. (۱۳۶۷). زبان‌شناسی همگانی. ترجمه حسین وثوقی. ج ۲. تهران: علوی.
۳. انوری، حسن. (۱۳۸۲). فرهنگ بزرگ سخن. ج ۲. ۸ جلد. تهران: سخن.
۴. _____ . (۱۳۸۰). دستور تاریخی فعل. ج ۲. تهران: قطره.
۵. _____ . (۱۳۶۷). دستور زبان فارسی. ج ۲. تهران: فاطمی.
۶. باطنی، محمدرضا. (۱۳۸۶). توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی بر بنیاد یک نظریه عمومی زبان. ج ۲۰. تهران: امیرکبیر.
۷. باقری، مه‌ری. (۱۳۸۶). مقدمات زبان‌شناسی. ج ۱۰. تهران: قطره.
۸. برونز، کریستوفر. ج. (۱۳۷۶). نحو زبان‌های ایرانی میانه غربی. ترجمه و تحقیق سعید عربان. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی حوزه هنری.
۹. بهار، محمدتقی. (۱۳۶۹). سبک‌شناسی یاتاریخ تطوّر نثر فارسی. ج ۵. ۳ جلد. تهران: امیرکبیر.
۱۰. دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۳). لغت‌نامه. ۱۵ جلد. تهران: دانشگاه تهران.
۱۱. عمرانی، غلام‌رضا. (۱۳۸۳). زبان دستور "۴۴ مقاله درباره دستور جدید". تهران: لوح زرین.
۱۲. فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۰). شاهنامه فردوسی: تصحیح انتقادی. مقدمه تحلیلی. نکته‌های نویافته از مصطفی سیفی‌کار جیحونی. ج ۳. ۵ ج. اصفهان: شاهنامه‌پژوهی.
۱۳. فرشیدورد، خسرو. (۱۳۹۱). دستور مختصر تاریخی زبان فارسی. ج ۳. تهران: زوّار.
۱۴. _____ . (۱۳۸۲). دستور مفصل امروز بر پایه زبان‌شناسی جدید. تهران: سخن.

۱۵. _____ (۱۳۸۰). لغت‌سازی و وضع و ترجمه اصطلاحات علمی و فنی. تهران: حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
۱۶. لازار، ژیلبر. (۱۳۸۹). دستور زبان فارسی معاصر. ترجمه مهستی بحرینی. توضیحات و حواشی هرمز میلانیان. ج ۲. تهران: هرمس.
۱۷. معین، محمد. (۱۳۷۱). فرهنگ فارسی متوسط. ج ۸. ۶ جلد. تهران: امیرکبیر.
۱۸. مهیار، محمد. (۱۳۷۶). فرهنگ دستوری شامل اصطلاحات زبان‌شناسی و دستور زبان فارسی. تهران: میترا.
۱۹. ناتل خانلری، پرویز. (۱۳۶۶). تاریخ زبان فارسی. ج ۲. ۳ جلد. تهران: نشر نو.
۲۰. _____ (۱۳۷۳). دستور تاریخی زبان فارسی. ج ۳. تهران: توس.
۲۱. _____ (۱۳۶۸). دستور زبان فارسی. ج ۹. تهران: توس.
۲۲. نجفی، ابوالحسن. (۱۳۷۴). مبانی زبان‌شناسی و کاربرد آن در زبان فارسی. ج ۴. تهران: نیلوفر.
۲۳. وحیدیان کامیار، تقی. (۱۳۸۶). دستور زبان فارسی (۱). ج ۹. تهران: سمت.
۲۴. هاجری، ضیاء‌الدین. (۱۳۷۷). فرهنگ وندهای زبان فارسی شامل: پیشوندها، پسوندها، میانوندها. تهران: آوای نور.

ب) مقاله‌ها

۲۵. طاهری، حمید. (تاریخ مراجعه: ۱۳۹۳/۷/۱۰). "تأملی در پیشوندهای فعلی و تطوّر آن‌ها در زبان فارسی". (مقاله). در وبلاگ: (cheshmesokhan.blogfa.com).

ب) نرم‌افزارها

۲۶. مهر ارقام رایانه. (۱۳۸۴). کتاب‌خانه الکترونیک شعر. دُرَج. نگارش ۳.

